الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
عقیدۃ الطالبین
حضرت ممدوح قدس سرہ العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بسیار و ثنای بیشمار مر خدای را که عالم کون و مکان به یک امر کن از پرده
بظهور آورده و هزاران درود نامعدود بر آن خلاصهٔ کن فکان سرور انس و جان
احمد مجتبی محمد مصطفی که اول ما خلق الله نوری و کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
وصف کمال اوست و بر آل و اصحاب کبار او که خلفای برحق و هادیان راه حق
اند باد اما بعد میگوید فقیر حقیر پر تقصیر ضعیف عباد راجی محمد نظام الدین القادری
غفر الله ذنوبه ولوالدیه ولاستاذه ولجمیع المؤمنین الی یوم الدین عزیز من جناب
حضرت ... چون مشیت است که جمال با کمال خود را بظهور آرد خلقت انسان را بوجود
آورده بدلیل ان الله خلق آدم علی صورته و نفخت فیه من روحی فسجد الملائکة ... جانب
... مسجود ملائکه ... ...

دشمن الحب للہ والبغض للہ است چو مقبول یکے شد گشت مقبول + چو مردود یکے
از قرب حق دور **فائدہ اول** آنکہ سالک راہ باطن در احوالات و مراتب کمالات خود
ہمہ شک و شبہ را دور کردہ در اعتقاد صدیقیہ حقیقیہ ثابت گشتہ بمرام تصیری برسد زیراکہ عقیدہ نسبت
کہ کار فقیرے راہ باطنی است از ابدرقہ وصول اسے اللہ است بالاتفاق درین ہیچ شک
بدون بدرقہ مذکور تا بعمر آخر از کسب و ریاضت و ذکر و اشغال و مشاہدہ و مراقبہ و تزکیات
نفس خاص و تصفیات دل خاص کسی بدرجہ قرب کمال تا این حال نرسیدہ و نخواہد رسید
مکشوف و معروف است نزد جملہ عارفان حق بین سیلئے صادق الاعتقادی درمیان بندہ
و خدا راہبر است چنانچہ در کتاب شمائل الاتقیا کہ بزبان ہندیست میفرمایند بیت

سرکون انپر یا ہنین لک یون بچھ تون حق کون پا سر مین ہو رحقمنی ذرہ نہین ہے دو بیا

مگر حجاب و نفرت بد اعتقادی کہ بجناب پیران و مرشدان است وصول الی اللہ شدن نمیدہد
معاذ اللہ منہا این کمالات کہ آیندہ نوشتہ میشوند برای ثبوتے و ترقی صدق و عقیدہ
طالبان مولا است درین امور این عاصی را بالطفیل بہرہ صواب حاصل آید انا نکہ بجز
دیدن کمالات پیر یقین و اعتقاد خود درست داشتہ بمراد مذکور میرسند آنکسان از صرف
اعتقاد کافیست دیدن کمالات پیر حاجت نیست چنانچہ بعضی صحابی رضی اللہ عنہم
بغیر از دیدن معجزہ ایمان آوردہ اند چون صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ وغیرہ

بیت چون ابوبکر از محمد برد بو　　گفت ہذا لیس وجہ کاذب؛ بعضی کسانیکہ معجزہ

دیدہ و کمالات نبوت دانستہ ایمان آوردہ اند و ایشان را سوائے دیدن

معجزہ فقط اعتقاد کافی نیست تہا را دیدن معجزہ لابد و ضرور آمد بیان کمالات است

فائدہ دوم آنکہ حضرت معلّٰی بر کار شریعت بیضا ثابت قدم و راسخ دم ہستند بلکہ

از ابتدا احوال طفلیت و بلوغیت تا ہذا الآن زاہد و عابد ہستند و از منہیات شرعیہ

چنانچہ حسن پرستی و سماع و سکر و لہو و لعب و ہرزہ گوئی وغیرہ جمیع ذمائم خود را

آلودہ نکردہ اند از جملہ معاصی شرعیہ این چند ذمیمہ مذکور علتہا ے جسمانی و نفسانی اند

چنانچہ در مثنوی شریف وارد است بیت خشم و شہوت مرد را احول کند ز استقامت روح را مبدل کند؛ خشم

بر دو شہوت آبرو؛ وقت غصہ وقت شہوت مرد کو؛ طالب مرد چنینم کو بکو؛

بلکہ در عالم روزگار اسپ سواری جناب عالے گاہ کشت بیگانہ گا ہے نمیخورد

یعنے گاہ غنیمت اگر بقیمت می آید انرا میخورد —

فائدہ سوم آنکہ حضرت عالے عمل و کسب فقیری موافق استناد بزرگان صاحب کمال

کما ینبغی کردہ و دلالت کمال و آثار عرفان وجدان بر چہرۂ منور طالع و ہویدا و دلیل

این نص سیماہم فی وجوہہم من اثر السجود ہویدا والا نہ از رنگ سرخ و سفید و غذاہا چرب

و شیرین اینچنین مہابت و درخشی بر چہرہ نباشد بسیار کسان طعام چرب و شیرین ہمیشہ میخورند

ورنگ ہم سرخ وسفید دارند مہابت جمال با کمال از کجا آرند بجز فضل حق سبحانہ کرامتیہ

فائدہ چہارم آنکہ حضرت معلی وقتے کہ بملک عرب برائے حج بیت اللہ

و زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عزم سفر کردہ اند بفضلہ در ہر مکان و

در جہاز و ہر شہر و ہر قریہ و ہر وادی مردمان کہ بودند خدمت و حرمت حضرت عالی

چنان میکردند کہ مریدان و خادمان صادق الاعتقاد پیران و مرشدان خود را میکنند

حال آنکہ قبل ازین سفر ہندگو ملاقات ہیچکس نشدہ بود باید فہمید اینقدر ملاقات اول

بغیر از امتحان تکریم و اعزاز باعث تصرف و کمال است –

فائدہ پنجم آنکہ در سفر مذکور سوال دنیاوی یعنی خرچ وغیرہ چیزے نزد از کسے

طلب نمیداشتند ہمہ چیز حقتعالیٰ بے آرزوی حضرت عالی با حرمت مہیا کردہ بود

این ہم ثبات قدم در قناعت و استغنا کار اہل کمال است –

فائدہ ششم آنکہ حضرت معلی بوقت سفر ملک عرب در بعضے مکانہا و وادیہا تنہا

سیر میکردند می گشتند و برتن مبارک لباس فاخرانہ بود بفضلہ ہیچ دزدی و بدے

مزاحم لباس وغیرہ جنس نشدند بلکہ حرمت و خدمت میکردند این ہم تصرفات است

فائدہ ہفتم آنکہ بوقت رفتن بمکہ معظمہ حضرت عالی از راہ ملیوار رفتہ و ملاقات

بحضرت سید حامد بن محمد قدس سرہ کردہ بودند کہ در موضع کلانہ می تشریف

سبب داشتند در هنگام رجعت نیز از ان راه آمده و ملاقات بحضرت مرحوم نموده اند چراکه
مرحوم موصوف در ملاقات اول فرموده بودند که بعد مراجعت نیز باین فقیر ملاقی
خواهید شد چون بعد اتفاق ملاقات دوم بوقوع آمده در حق حضرت عالی پیش
همه کسان حاضران فرمودند که ذات نقره رفته زر گشته آمد و در حق دیگرے
در ان زمان نیز فرمودند که ذات طلا رفته نقره شده آمد از زبان اهل الله هر انچه صادر
شود بیان واقعی باید دانست ۔

فائده هشتم آنکه در ملک عربستان کیمیاگران مغربی و داننده طلسمات
اقسامها بحضرت معلی ملاقی شده بودند بعده باتفاق ملاقات سیرت کمال
و صورت باجمال و عقل کامل در جمیع مراتب حضرت عالی را دریافته عرض کردند
که علم کیمیا و سیمیا وغیره میدانیم بیاموزید زیراکه لایق داشتن علوم مذکور هستند
حضرت پاک باطن از استماع کیفیت علوم مسطور التفات نکرده اند بلکه انکار نموده اند
و فرمودند که بجز تلاش معرفت و محبت خدا و رسول فقیر را خواهش بدیگر چیزی
نیست حال آنکه کیمیاگران صادق حکمت خود را بر مردمان نمایان نمیکنند و
نهایت ممسک می باشند بلکه بپدر و پسر خود را نمی آموزند مشهور است عزیز من
اتفاق مذکور که با کیمیاگران گشته بود شاید ان حکیم مطلق برائے دوست خود

امتحان کرده باشد زیراکه نظر دوست بر دوست میباشد یا بر غیر یعنی بر لذات
دنیاوی رجوع میکند یا نے چنانچه حقتعالی بوقت معراج هر دو جهان آراسته بود
برای آنکه دوست خود را طلبید آراسته شده است در حالتِ معراج حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نظر بر هیچ آراستگی دارین نکرده بجز دیدار
دوستِ خود و یافتنِ او همچنانکه درین شان آیه مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی وارد است
آن حکیم مطلق جلشانه امتحان از خلایق در چیزے که میکند با دوستانِ صاحب کمال
است برای امتحانے هم ظرف قابل باید والا نه آزمایش حق سبحانه بهر کدام
نمیشود چنانچه مثل تابشِ آفتاب بر تمام کوه ها و سنگها می افتد لیکن لعل
در سنگِ کوهِ بدخشان پیدا میشود و در هر سنگے و کوهے لعل پیدا نمیشود همچنین
قانون امتحانے در مردمان دنیاوی همین دستور است باید فهمید
فائده پنجم آنکه حضرت قبله عارف بالله واصل من الله هیچ کتب
تصوف وغیره رساله جات گاهے مطالع نمیکنند بر همه ظاهر است وقتیکه
طالب مولی را ارشاد از علوم توحید و تصوف و سلوک فقیرے میفرمایند
گویا درجِ بحر المعانی کشاده اند هر سخن حقایق که میفرمایند تطبیق شرع شریف
یکسر موے سخن خلاف شریعت نمی آید حال آنکه علوم ظاهری نخوانده اند

مگر چیزے ضروری ہر کہ بدرجۂ عشق و قرب میرسد او را مرتبۂ عرفان کامل حاصل میشود مثنوی شریف بیت گرچہ تفسیر زبان روشن گر است لیک عشق بے زبان روشن تر است —

فائدہ دہم آنکہ حضرت عالی وقتیکہ در کرنول بحالت بے وزگار تشریف میداشتند نزد فاضل وقت سید عمر صاحب مرحوم کتاب لوائح خواندہ بودند بعد عروج کمال ولایت حضرت معلی فاضل مرحوم موصوف کتاب مذکور نزد عارف باللہ بہ نسبت سلوک باطنی فقیری باز خواندہ اند و نیز داخل طریقہ شدہ مشہور است از ین نوع فاضلان و عالمان در علم توحید و سلوک فقیری تربیت یافتہ اند تعداد نمیتوان کرد —

فائدہ یازدہم آنکہ حضرت عارف باللہ را در شناخت پنج مسایل کمال است یعنے چنانچہ مسئلہ اول وحدۃ الوجود کہ اصل چہار مسایل دیگر است در شریعت دو معبود گفتن کفر است و در حقیقت دو موجود دانستن نیز کفر باید دانست مسئلہ دوم معیت مسئلہ سوم اندراج مسئلہ چہارم تجدد امثال مسئلہ پنجم جبر و اختیار این چہار مسایل مسطور فروع مسئلہ وحدت الوجود اند در علم توحید و تصوف دانستن پنج مسائل مذکور بقدر عرفان خود فرض آمد لیکن

در شناختن مسطور یک سر موی خلاف شرع شریعت نباشد اگر ازین نوع بشناسد
اسرار عرفان یابند و الا انه الحاد و زندقه و ضلالت است معاذالله منها مسایل مرقومه
حضرت قبله بزبان قال با امثال و بلسان حال مع وصال شناخته اند
بلکه شناخت مسطوره حضرت سعدی دایم الحال است بفضله کیفیات مسایل مرقومه
از طفیل توجه حضرت قبله دو جهان خادمان صادق الاعتقاد را بقدر استعداد
هر یکی بهره و ذایقه حاصل است الشکر لله و بحمده عزیز من دانستن علم توحید برین
پنج مسایل موقوفست هر که بشناسد آنکس علم توحید شناخته باشد و الا نه علم توحید
و تصوف نزد متصوفین و موحدین و محققین دین متین محمد صلی الله علیه وسلم
از روی حقایق و عقاید نخواهند گفت مکرر بجا دست این هم از همه دلایل کمال
مکمل است —

فایده دوازدهم آنکه هدایت محی الدین خان مرحوم که ریاست مکان ادونی
و رایچور وغیره میداشت و در علم و بحث و لغت شناسی و الزام دادن هم
یکتا بود و بجناب عالی از مدتها آرزو میداشت که بملازمت فیض صحبت
سعادتمند شود اتفاقاً بمعرفت بهادرخان رئیس کرنول در خدمت جناب
آمد و بعد لوازم آداب نشسته و چیزے کلام کرده سخن بعد بزبان عربی

عرض نمود یا سیدی این مکالمه یعنی حضرت عالی فرمودند ما فیه مکاشفه مرحوم موصوف
ازین عنوان کرامات مرات میر سید و حضرت علی همدانی جواب اول میفرمودند بعده
مرحوم مذکور جانب الزام در فهم خام آورده اند که توقف نموده درین کلام
عرض کرد یا سیدی هذا صفت واجب الوجود و ممکن الوجود را نشاید بعده حضرت
قبله عارف بالله واصل الی الله در جواب فرمودند صفتی که واجب الوجود را لامکان
لازمان لافوق لاتحت لایمین لایسار است فی الالوهیت است و صفتی که ممکن الوجود
لامکان لازمان وغیره مذکور است فی العبودیت است والا نه که در مراتب ربوبیت
و عبودیت حد و نهایت لازم خواهد آمد و حدوث و نقصانها پیدا خواهند گشت
زیرا که درینصورت بنده وقتی که از حد خود یعنی از درجهٔ عبدیت خواهد گذشت
مرتبهٔ ربوبیت بران لازم خواهد گردید این محال است و اگر واجب تعالی
از حد خود تجاوز خواهد کرد مرتبهٔ عبودیت بران لازم خواهد آمد اینهم محال است
یعنی بنده هرچند که مرتبهٔ قرب خواهد رسید حق نمیشود یعنی از درجهٔ عبدیت بیرون
نمی آید و حق جل شانه اگرچه مرتبهٔ نزول خود را خواهد رسانید بنده نمیگردد و معاذ الله
بمصداق این که صاحب گلشن راز میفرماید بیت تعین بود کز هستی جدا شد
نه حق بنده شد و نه بنده خدا شد ۞ حلول و اتحاد اینجا محال است ۞ که در وحدت

دوئی عین ضلال است* وجود خلق وکثرت در نمود است* نہ ہرچہ آن بینیم بعین نمود است
عارف کامل نیست کہ مرتبہ ربوبیت وعبودیت را بے ضد وتباین بشناسد
چنانچہ حضرت شیخ محی الدین ابن علی العربی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ اند ان قلت بالتنزیہ
کنت مقیداً او ان قلت بالتشبیہ کنت محدداً او ان کنت بالامرین کنت مسدداً
وکنت اماماً فی المعارف سیداً یعنے اگر تنزیہ گوئی یعنے خدا علیحدہ وبندہ علیحدہ
پس ذات او مقید میشود واگر تشبیہ گوئی حد کنند وبود کہ در شرع حد لازم آید
واگر او را درمیان تشبیہ وتنزیہ گوئی راہ رست عارفان وکاملانست
این راہ روندہ امام وسردار است در معرفت چنین بیان فرمودہ جواب شافی
رسانیدند پس شناسائے این مقامات عارفان باکمال است —
فائدہ سیزدہم آنکہ درآیا مے کہ عبدالوہاب خان فوجدار نیلور بود بخدمت
جناب عالی بارسوخیت تمام آمد ورفت میداشت وی ماند بلکہ از آرزدی
کمال خان موصوف حضرت قبلہ ہم بہ نیلور تشریف فرمودہ بودند درین رابطہ مذکور
روزے در مجلس خان مذکور یک شخص غائبانہ حضرت عالی غیبت میکرد یعنے
میگفت کہ حضرت سعلی را با مردان ہنود ان ودر عایاسے دیہات خود گفت
وگوسے دنیاوی اکثر اوقات است ومذاکرہ دین واسلام کم میکنند کیفیت

غیبت مذکور خادمے دران مجلس شنیده نزد جناب عالی ظاهر نمود و نیز از طرف خود
بخیر خواهی محض عرض کرد که اگر گفتار مذکور در مجلس با مردمان زغیبت وغیره لغو باشد
مصلحت خیریت و حرمت ظاهری را امانے درین کار است عرض مسطور
از خادمی مزبور شنیده غصه فرموده خاموش مانده اند بلکه ازان روز گفتار
مذکور زیاده کردن گرفتند شاید آن باشد که در نظر گمراهان از ظن غفلت غلطی
می افتاده باشد و مراتب و اعمال کمالات دریافت نکنند و در خانه حضرت قبله
بجز کار عبادت حق جلشانه و کسب و اشغال فقیری و تلاوت قران المجید و
دلائل الخیرات بدیگر کارها که ناپسندیده شریعت اند از انها مشغول نمیشدند
مگر سخن دنیاوی ضروری میفرمایند این کار هم برائے انجام خلق الله
و توابعان وغیره ضرور اکثر بزرگان صاحب کمال همین دستور اعمال دینی
و دنیاوی میکردند و میکنند درینصورت کار ریائے اصلا نمی نماید عقلاً
و نقلاً بلکه کار خالصاً لله در جمیع امور مفهوم میشود حال آنکه کاروبار و اعمال
و افعال بعضے مشایخین ظاهری که ریاکار اند از مقدمه مذکور برعکس
مینماید که در مجلس و روبرے دنیاداران و تونگران کارها و اعمال هائے
خود را با بزرگے و بے پروائے از معاملت دنیاوی مینمایند و

و در خانه و خلوت هر انچه عمل که میکنند در گفتن نمی آید بلکه ابلیس هم از و پرهیزد
معاذ الله منها آینده به تفصیل گفته خواهد شد که حضرت پاک باطن طعام چرب
و شیرین گاهے نمیخورند وقتی که از راه نوازش آلش مبارک خود بکسی عنایت
میفرمایند همراهیش بعضے گاه شیرنی نادر و چیزے میوه جات مرحمت
فرموده اند حال آنکه شیرنی وغیره چیزها که از لذات طعام اند گاهی نمیخورند
مشهور است درینقدمه دانائی دین را مفهوم میشود که خورنده آنش را
چنان ظن شود که حضرت عالی اکثر طعام چرب و شیرین از تنعم همیشه شاید
میخورده باشند و فقرا را اینقدر نمیخورانند پس این پوشیدگی عمل نیکے
بے ریائی طریقه اهل کمال است اگر کسی گوید که دوستان حق را لباس
فاخرانه چه ضرور و حضرت قبله می پوشند درین چه حکمت است جواب آنکه
همه دوستان حق لباس مذکور پوشیده اند و میپوشند چنانچه
حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه وغیره صاحب کمالات لباس بیش قیمتی
پوشیده اند مشهور و معروف است انانکه صاحب کمالات اند لباس فاخرانه
بران معانی میپوشند که در نظر مریدین و خادمین بزرگی و مراتب ظاهری
خود هم زیاده شاید و نظر همه کسان مذکور بر مراتب ظاهر بر حقارت نباشد

مبادا از این نظر زور در ضلالت خواهند افتاد زیرا که اکثر کسان مردمان ظاهر بین
هستند مگر از ان قبیل اقل کسان باطن بین بلکه اهل باطن‌ها در کالمعدوم هستند
بر دانایان ظاهر است برای نظر اکثر کسان مذکور کلام عارفانه و لباس فاخرانه
و آرایش ظاهرانه ضرور که اعتقاد ظاهر بینایان ظاهر پرست درست باشد و نیز
مثال چنانچه گنبذان و روضه‌های پیغمبران علیهم الصلوة والسلام و اولیاء الله
قدس الله اسرارهم بالکلف و آرایش ساخته اند و میسازند شاید مراد بر آنها
که مردمان است و مریدین وغیره چه خاص و عام و خاص و عام در نظر همه کسان مسطور
بحسب ظاهر گنبذها و روضها ز زور با بزرگی و آرایش بنا یدازین کار هم اعتقاد را
افزودگی است حال آنکه در مسایل شرعیه گفته اند که قبر مومن را بعد چند ایام
شکسته بران زمین گشت کاری مکنند و یا درختها میوه جات بکارند تا خلق الله
ازان منفعت شود در این کار مذکور اهل قبر را علامت مغفرت است اینقدر منفعت
عاصیان را بس غنیمت است که ثواب قلیل هم بهر عنوان به ضعیفان برسیده باشد
والا مقدمات صاحب کمالات از کارهای ثواب مذکور بدرجه اعلی و قرب
رسیده است محتاج ایشان باین ثواب قلیل مذکور اصلا نباشد پس اگر گنبذ
و آرایش دیگر بسازند این کار برای شوقی اعتقاد مایان است اگر کسی بر بنیان گور

بر بیان مذکور اعتراض آرد چنانچه گفته اند بیت ظاهر خود را بسیار آرای قصیر +

تا چه در باطنت گردد نهان + جواب آنست غرض این کار بر احوال مبتدی است

تا که نفس او بزرگی ظاهر گشته نشود و بکار باطن راه بجا برد و منتهی را هر دو کار

برابر است یعنی کاملان دو قوه دارند یکی قوت ظاهری که بر کارها و معاملت

دنیاوی بگردد دیگر قوت باطنی که بر انجام دین و طریقه اسلام باشد هر دو قوت

مذکور نزد ایشان مساوی الطرفین اند یکی بر دیگری مزاحمت و مانعیت ندارند

و ناقصان بهتر را یک قوت میباشد اگر طرف کار دین بیایند از دست ایشان

کار دنیاوی نمیشود یعنی از امور دنیاوی ناقص عقل اند و اگر کارهای معاملت

دنیاوی اختیار کنند اعمال و کسب دین و اسلام از دست ایشان کرده نمیشوند

این قاعده کلیست بالاتفاق و ناقص کهتر نسبت که از دست او هر دو کار مذکور

اصلا نمیشوند حاصل کلام آنکه حضرت معلی بفضله تعالی هر دو کمالات اند یعنی

هر دو قوت مسطوره دارند بر همه دانایان و عاقلان این ظاهر است —

فائده [illegible] آنکه حضرت پاک باطن کینه و بغض و دشمنی از هیچ کس بلکه

در جمیع امور نمیدارند مگر الحب لله و البغض لله لیکن از نفس خود هر دو صفت

اگر شخصی از ذات معلی نفرت داشته چیزی شفیعه گوید و قسم که تغییر بتمام خود نشود

تبسم کرده خاموش میمانند و بیفرمایند که ازین گفتن هم زیاده ترام بلکه چنین ایرد
نمیشوند اگر خادمی طرفین جناب عالی کرده با او مناظره کند از و خوش نمیشوند
بلکه خادمان صادق را تاکید است که اگر از کسی غیبت ما خواهد شنید با او مجادله نکنند
و مریدی خود هم اگر غیبت کند و ترک آداب شده باشد و باز پشیمانی کشیده وقتیکه
بحضور آید او را هیچ نگفته عفو فرمایند بالفرض و التقدیر اگر دران محل ناگاه غصه
بزبان مبارک بر آید آنکس را معتقد دانسته بحسب ظاهر چیزی سخت برای تنبیه او فرموده اند
در معنی این غصه نیست بلکه عین توجه باطنی است سعادتمندرا ازین کیفیت مذکور
یقین شد که این وصف روحانی است و نه صفت نفسانی و جسمانی و شیطانی
که از شنیدن غیبت خود غصه و غضب و کینه پیدا شود این هم دلیل کمال است
بلکه بر مریدان و خادمان گستاخان در بعضی امور شفاعت عامه دارند یعنی
نظر حضرت معلی بر توابعان و غیره پرورشی دارین بیباشد که شاید تا آخر ایشان هم
بهر عنوان هدایت گیرند و گمراه نشوند و در خرابه کونین نیافتند اینچنین بردبار
نادر کالمعدوم است عیاذاً بالله اگر احیاناً نظر غضب بر گستاخان مذکوره کسی که
صادر شود خرابی دارین آنها گردد درین هیچ شک نیست بسا کسان امتحان کرده اند
مثنوی شریف بیت تا دل صاحب دلی نامد بدرد ❊ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ـــ

فائدهٔ پانزدهم آنکه حضرت معلی غیبت مردمان نمیکنند چنانچه در زمان عالم میباشند یعنی بیان فسق و فجور احدی در لسان فیض ترجمان نمی رند مرا بت طور بسیاری غمازی چنان دارند که اولیا کامل متقدمین بوده اند این هم دلیل کمال است ـ

فائدهٔ شانزدهم آنکه حضرت معلی غذا چرب و شیرین پر شکم نمیخورند و وقت برای خوردن مقرر نمیکنند و گاهی فرمایش نیست که فلان طعام بپزانند برای خود یعنی به لذات و عیشهای جسمانی یک سر موی اصلا خواهش نیست بلکه حضرت عالی از خورد سالی قبل از بلوغیت تارک لذات جسمانی هستند یعنی جبلی از حال طفلیت به لذات شهوانی نیست و قتیکه والدین حضرت قبلهٔ کونین که بحیات دنیا بودند دران ایام طعام چرب و شیرین بخانه می پخت زیراکه والدین حضرت معلی ولایت زا بودند اکثر ولایت زا طعام چرب میخورند معروف است حاصل کلام آنکه حضرت عالی طعام مذکور که در حصهٔ خود می آمد اکثر اوقات بغربا داده در عوض آن نان و خورش بی چرب و شیرین طلب داشته میخوردند دیگر آنکه جامها و پوشاک تن مبارک خود گاهی خرید کرده نمی پوشند مگر نذر الله وقتی که از نزد صادقی می آید آنرا میپوشند این هم دلیل کمال است ـ

فائدہ ہفتدہم آنکہ درین شرف المکان علوم دین واسلام چہ ظاہری و باطنی بفضلہ موجود است چنانچہ درس قرآن و تلاوت آن و علم عقاید فقہ و عربی و فارسی و علم تصوف و سلوک فقیری و حافظان حفظ کنند قرآن المجید ہم موجود اند ہمہ علوم مذکور طالب را بفضلہ درین مکان بکرم حاصل است و تعلیم خوشنویسی عربی و فارسی و انشا ہم میسر است حال آنکہ شہرت اینمکان مصفا نہایت قلیل است شاید ازان باعث باشد کہ دل حضرت معلی علوم مستور را میخواستہ باشد این فائدہ کلی است ہر خطرہ محمود کہ بر دل صاحب کمال میگذرد می آید بعطائے الٰہی چون میشود این ہم دلیل کمال است۔

فائدہ ہژدہم آنکہ ہر کہ صادق الاعتقاد نماز با جماعت حضرت پاک باطن میگذرد بفضلہ او را چیزے طمانیان و حضوری دل حاصل است این ہم دلیل کمال است

فایدہ نوزدہم آنکہ حضرت عالی نماز عشا اکثر اوقات قریب نیم شب و اقل اوقات ربع شب یعنی در زیادہ شب میگذارند آنانکہ عبادت مطلق با شوق و محبت حق جلشانہ میکنند طریقۂ او شان ہمین است یعنے ابو الوقت اند یعنے ابن الحال و کسانیکہ عبادت مفید و عادتے ترک میکنند

ابن الوقت اند چنانچه مثنوی شریف درین باب فرموده اند بیت

باشد ابن الوقت صوفی اے رفیق ٭ نیست فردا گفتن از شرط طریق ٭

صوفی ابن الحال باشد در مثال ٭ گرچه هر دو فارغ اند از ماه و سال ٭ این هم

دلیل کمال است۔

فایده بیستم آنکه وقتے که طالب بولے (ظرف قابل یعنے

نرم و ملایم دل توجه جناب عالے را آرزو کند بفضله از توجه موصوف

دریکساعت بلکه دریک آن بران طالب مذکور حالت شوق و ولوله پیدا گشته

قلبا و بے کوشش او جاری بذکر الله میشود ازین جناب عالی بسیار کسان

صادق را حالت شوق جریائے بیاد الله شده است اینهم دلیل کمال است

فایده بست و یکم آنکه حضرت قبله را بروز جمعه و یا بروز دیگر ختمها

که میخوانند بآخر ختم وقت فاتحه احوال استغراق بر چهره منور مینمایند بهمه انایان یعنی

ظاهر است شاید حضوری ارواح بزرگان دران زمان شده باشد درین هیچ شکی

نیست و کیفیت مسطوره بفضله بوقت ختم هاستمراست اینهم دلیل کمال است

فایده بست و دوم آنکه اگر شخصی بجناب عالے عرض کند که

اراده بیعت از مد تها بجائے دیگر دارم الحال باتفاق خدمت

جناب عالی آمده ام وامیدوار از فضل کردگار تربیت با علم فقیری شده ام
بعرض میرساند حضرت معلی طالب مسطور را بغیر از بیعت که مقدم است آنرا
معطل داشته تربیت در امور باطنی یعنی سلوک فقیری که ذکر و اشغال و
تصوف باشد نمیکنند اینچنین اخلاق نادرست شاید نیست و خیرخواهی
حضرت معلی بر آن باشد اگر شخصے مذکور را از کار تربیت محروم گذارند
و زندگی او ازین عالم تمام شده باشد درین صورت شخص مسطور از هر دو کار
مذکور محروم میشود و نزد صاحب کمال این کار نادانی و راهزنی صحیح نباشد کسی عاقل نگوید
که این کار راه نمائی و یا رهبری است باید فهمید هر که صاحب باطن اند نزد ایشان کار
بیعت و کار تربیت تقدیم و تاخیر نیست بلکه هر دو کار مساوی الطرفین است زیرا که
ایشان حسد و بزرگی ریائی نمیدارند محض اخلاص خالصاً لله است اینهم دلیل بزرگی
و کمال است حال آنکه نزد جمله مشائخین ظواهر کار بیعت مقدم است بر کار تربیت

فایدهٔ بیعت وسوم آنکه حضرت عالی هیچ گاہے کسی اولیاء الله و بزرگ
را در مراتب و درجات ایشان کم و بیش نفرمایند مگر بعضے وقت در مذاکره مفهوم
میشود که همه را دوستان حق دانند اگرچه در صدق و عقیده و کشف خود مرتبه
هر ولی الله معلوم باشد لیکن در بینابین از زبان مبارک چیزے کم و بیش نفرمایند

اینهم دلیل کمال و طریقهٔ اخلاص با جمیع اهل الله است —

فایدهٔ بست و چهارم آنکه از ابتداء کمال حضرت معلی که ظاهر شده
تا ابتدا الآن احوالات و مراتبات چه دینی و دنیاوی و جمیع خیر بعطای حق سبحانه جلشانه
بروز یافته است بحکمه هیچ کاری و مقدمات مذکور تفاوت و تجاوز نمیشود چنانچه سابق
ایام در تندیال جمعیت مسطور نهایت قلیل مینمود بعده در کمپ ازان زیاده شده است
بفضله درین شرف المکان جمعیت مذکوره از حد بیرون مینماید بر همه ظاهر است تا اینکه
قرضدار یکدام نیستند بلکه بر بسیار کسان چه توانگران و غربا قرض سرکار عالی باقی
میباشد و در خانه خود چیزے مایهٔ دنیاوی هم نمیدارند وقتیکه کار ضروری می افتد
بفضله هر قدرے که میخواهند همو نقد موجود و مهیا است این را دست غیب الهی
گویند و نه ظن کنند که دست غیب جنیان و شیاطین موکلات است و برای
دست غیب جنیان وغیره ترک حیوانی چنانچه گوشت وغیره چیزها ضرور است
و ترکیات نفس خاص هم ضرور یعنی ترک لذات جسمانی و نفسانی و شهوانی خواه موافق
شرع باشد و یا غیر شرع هردو لذات مذکوره را ترک باید کرد و الا نه رجعت فی الفور
خواهد گردید درین هیچ شک نیست همه میدانند و نه ظن این توان کرد که حضرت عالی
علم کیمیا و سیمیا وغیره میدانند و بکار برند این خیال هم محض خطائیست زیرا که

عالمیان این علم را سرانجام آلات آن ضرور و در ینجا اثر آن پیدا نے بالفرض و التقدیر
اگر علم مذکور را اعتبارے می بود ملک مغرب که مملو ازین علوم است بایستی که حکام
آنجا بر سلاطین روم وغیره بقاع غالب بودی حال آنکه مغربیان محکوم سلطان
روم اند آنکه از علم کیمیا و سیمیا وغیره جمعیت ظاهری و باطنی اصلا نمیشود بلکه [illegible] جمعیت
مذکور علوم مسطور تفرقه می اندازند بر همه دانایان ظاهر است حاصل کلام آنکه بزرگی
و نیکنامی حضرت عالی از هندوستان تا بعربستان وغیره من جانب الله
است و از علوم مسطور نیست ظهور این احوال دلیل کمال است —

فایده بیست و پنجم ۲۵ آنکه وقتے که ماه رمضان المبارک می آمد
حضرت پاک باطن خرما تمام میکنند برائے افطار صائمین چنانچه دال
و فرنی و میوه جات وقت غروب بحضور مردمان صغار و کبار بر یک طور
می نهند و افطار میکنانند بعد نماز مغرب نشسته همه کسان را آش خورانیده بمجلس شریف
میفرمایند بعده قریب نیم شب برائے نماز عشا و تراویح بمسجد شریف می آرند
و نماز با جماعت کثیر با ختم قرآن میگذارند بعد نماز مذکور در مسجد نشسته و راتب
حدادیه شنیده و قهوه همه مجلس را نوشانیده بمحل تشریف فرموده در آن وقت طعام
میفرستانند همه کسان مذکور طعام سحر خورده بعضے میخوانند و بعضے کسان

تا وقت فجر بیدار مانده و نماز فجر و اشراق کرده بخسپند و حضرت قبله را بیداری تمام شب
میباشد بعضے گاه بعد اندکے تناول قبل از نماز تراویح چیزے استراحت
میفرمایند گویا آنهم تصور عبادت است خواب ندانند بعضے دل دوستان حق
دایم الحال در یاد و معرفت حق ذو الجلال بیدار میباشد یعنے بغفلت راه نبرد
اگرچه خواب باشد چشمها، کاملان را خواب است چنانچه درینباب حدیث صلی الله
علیه وسلم وارد است تَنَامُ عَیْنِی وَلَا یَنَامُ قَلْبِی آنانکه بتبعیت رسول در جمیع
مراتب میکنند مرتبۂ نوم مذکور و مراتبات دیگر براوشان حاصل اند مگر بعد نماز اشراق
حضرت قبله چیزے خواب میکنند برین نهج تمام ماه مبارک بر احوال حضرت بعضے
گویا خوشی هزاران عید ها یافته میشود اینچنین قانون در اکثر جاے یافته و شنیده
نشود مگر در مکه معظمه که معروفست پس معتقد صادق را لازم که از معاینۂ چنین احوال
نایرۂ آتش شوق و وجدان بالا گیرد و جادۂ مستقیم راه اعتقاد بپذیرد و در ماه ربیع الاول
از غره تا دوازدهم طعام همیشه می پزانند و بخوشی تمام مجلس را میخورانند و خانه بخانه
میفرستانند و بروز یازدهم ربیع الآخر همچنین عنوان براے خورانیدن طعام فقرا تمام
میکنند و همچنین دستور بروز فاتحه و عرس همه بزرگان طعام تمام مردمان مجلس را
خورانیده و بخانهای هر کدام بحضور خود فرستاده بعد دو پهر شب خود تناول میفرمایند

یعنی طعام معمولی که بے چرب و شیرین مقرر است این هم طریقه محمدی است علیه الصلوٰة والسلام

فایدهٔ بست و ششم آنکه حضرت معلی در ایامی که طالبان مولے را ارشاد از

علوم فقیری میفرمایند وقتی معین قرار یافته نمیشود اگر طالبان موصوف نماز فجر

و اشراق گذاشته برای سبق ارشاد مذکور طرف حجره و خانقاه جناب عالی آمده

می نشینند باتفاق بعضی گاه سبق زود میسر میشود و بعضی وقت قریب دوپهر

و بعضی گاه در عرصهٔ وقت مسطور سبق میسر نشده است طالبان مذکور را

بمکان خود رفته بعد نماز ظهر باز آمده منتظر سبق می نشینند باتفاق سبق جلد میشود

یا قبل نزدیک عصر همین قانون طالبان موصوف همیشه در انتظار سبق

میباشند حاصل کلام آنکه شاید مراد حضرت عارف باللہ بران باشد که طالبان

مذکور در کار طلب مولے دایم الحال مشغول و مستغرق انجام مذکور باشند

یعنی بجز کار ضرور بدیگر خیالات غیر تصور در دل بسته نشود این قانون هم برای

تربیت بکار فقیرے باشد که طالبان حق را خاطر منتشر بکارها غافلانه نگردد

سعادتمند دانا را اینهم آگاهی و ارشاد باطنی مینماید درین هیچ شک نیست

فایدهٔ بست و هفتم آنکه حضرت عالی اگر احیاناً بمجلس شادی کسی جا

تشریف برده اند دران مجلس یکطرف نشسته یک طعام و دیگر طرف پیش همه انجمن

مساوی الدوران بودہست نزد خود ازان قسم نہادہ سر بوی تفاوت
وتجاوز ندہشتہ اند اینہم از جملہ دلیل کمال و طریقہ محمدی است علیہ الصلوٰۃ والسلام
چنانچہ بعضے مشایخ زمانہ کہ ریاکار اند در مجلس حرمت خود از ہمہ مردمان
زیادہ میجوبند و تکلیف بکار برند طریقہ جناب حضرت ایشان ہیچنانست
فایدہ بست ہشتم آنکہ حضرت معلی در مجلس خود گاہی فرش کردہ تکیہ زدہ
و پیکدان نہادہ نمی نشنیند و خادمان را بحضور خود استادن نمیدہند
امر بنشستن بیکطرف آنہا میفرمایند اینہم طریقہ محمدیست علیہ السلام
فایدہ بست ونہم آنکہ کسانیکہ خادمان صادق الاعتقاد زیر سایہ عاطفت
جناب عالے سکونت ورزیدہ اند انہارا بفضلہ تفرقہ دل و پریشانی کل
اصلا نیست اگرچہ بحسب ظاہر تکلیفات و حوادثات دنیاوی برایشان باشد
باعث آنکہ دل حضرت معلی بمعرفت ومحبت الہی معمور و آباد است ونیز توجہ باطنی زجانب
میباشد اینہم دلیل از تصرفات است —
فایدہ سی ام آنکہ درین مکان مکرم خدا سے کہ جناب عالی میباشند در سایہ
کسان اخلاص و در بعضے کسان بغض ہم ہست دانایانرا مفہوم میشود یعنے
از نفرت دلی در بعضے وقت چیزے مینماید بفضلہ اینہم زیر و زبر دفع میشود

لیکن عمل عداوت در کسی اصلا یافتہ نمیشود یعنی دشمنی ظاہرے چنانچہ ایذاء جان و مال
و آبروی کسی را رسانیدن باشد چنین خلہا بفضلہ در انمکان لطیف نیستند انہم
از تصرفات عالی است یعنی ہر جا کہ نور باشد لازمہ آن ظلمات نزدیک تر باشد
جائیکہ گل و گنج باشد خار و مار لازمہ آن قریب باشد عزیر من جاے تعجب نیست کہ نزد
صاحب کمال و سر مردان نفرتے و کدورتے در بعضے خادمین چیزی باشد
مقدمات چہ از کفر و اسلام و چہ از معصیت و صواب از انست کہ اسماء حق تعالی
لطیفے و قہرے اند ہر چہ صادر میشود از اسماء معظمہ مسطور است یعنے از ذوالجلال
والاکرام است

فایدہ سی و یکم آنکہ امراء و دنیاداران وقتے کہ بجناب عالی عرائض مینویسند
در جواب آن سخن حق و نصیحت امور دینی یعنے عمل صالح و رعنا تینا مجات
مینویسند اصلا سخن ریائے و خوشآمد در و نباشد نزد حضرت عالی
کہتر و مہتر برابر اند اینہم دلیل کمال است ۔

فایدہ سی و دوم آنکہ حضرت معلیٰ از ابتداے تا الی الآن با ملوک
و امراء و تونگران ہیچ چیز طمع نمیدارند مشہور و معروف است چنانچہ سابقا
ایام قبل از بیست سال حضرت قبلہ وقتیکہ در گڈھی تشریف میداشتند

دران ایام پادشاه احمد شاه مرحوم و وزرا و امراء او بجناب عالی عرضداشتها
از دهلی فرستاده بودند که حضرت ایشان تشریف شریف بهندوستان ارزانی
فرمایند مراد آنکه قدوم مبارک را همه کسان انجا دیده سعادتمند دارین شوند حضرت
سید عبد القادر قدس سره که خلیفهٔ حضرت سید اشرف قدس الله سره العزیز شاه جهان آباد
تشریف داشتند پادشاه و امراء و جمله کسان معتبران انجا در خدمت حضرت سید موصوف
رسوخیت تمام داشتند جناب ایشان هم خط از طرف خود باشتیاق کمال فرستاده بودند
که درد و فراق و مهاجرت از حد و عد بیان تجاوز کرده است که در تحریر و تقریر راست
نیاید اگر دایه در وقت شیرخوارگی زهر داده می میرانید این قدر درد مذکور نمیشد و
ضعیفی پیری هم تا آخر رسیده تاب و طاقت سفر نمانده مراد آنکه بهر عنوان تشریف
بآن طرف بیارند دیگر آنکه از دهلی تا بانیجا هر امرا که در راه جابجا بودند عنایتنامجات
بنام هر کدام از پادشاه مسطور صادر گشته بودند یعنی هرچه بدرقه ضروری پالکی و رتهه
و بهل و خرچ و مردمان وغیره که در کار باشد گذرانیده حضرت عالی را بدهلی رسانند
وقتیکه عرضی های مذکور در خدمت جناب عالی رسیدند در جوابش فرمودند و نوشتند که باید
بکار شریعت بیضا خود را ثابت داشته هر عمل خواه دینی باشد یا دنیاوی موافق
اسلام محمد علیه الصلوة والسلام میکرده باشند درین ضمن گویا همه بزرگان فقرا

رازبار

رازیارت کرده اند وبهبود دارین درین امو است وفقیر را از پادشاه مجازی

چه کار حق تعالی از فضل خود همه چیز مهیا کرده است محتاجی بچیزی نیست این

عبارت مسطور نوشته فرستاده عزم سفر مذکور نکرده اند حالانکه سفر فرمودن حضرت قبله

اگر احیاناً اختیار میکردند ونزد پادشاه میرفتند اقل مرتبه بود که پادشاه وامرا

وتونگران انجا کم وبیش سه چهار لک روپیه نذر میکردند وجاگیر هم برای خرچ فقرا اگر میخواستند

جاگیر دو سه لک روپیه میدادند عقلاً درین هیچ شک نیست کیفیت مذکور حضرت عالی

کما حقه دانسته در خیال پاک طمع اسباب مزبور را برابر خس نشمردند واستغنای تمام

انهم دلیل کمال است ـ

فایده سی وسوم آنکه بوقت عبد المحمد خان مرحوم وعبد المجید خان

مغفور وغیره که رئیسان اکر پیه بودند حضرت عالی در انجا تشریف میداشتند

از هردو خان مرحوم موصوف طمع چیزی دنیاوی اصلا نبود وقتی که گاه گاهی برای

ملازمت فیضموهبت می آمدند از اذکار دنیا اوشان را منع میفرمودند که نیایید

حالانکه هردو خان موصوف بجناب عالی اعتقاد باطنی وآداب ظاهری

تمام میداشتند ونیز عبد المجید خان شهید از روی کمال میداشت که دیسی ملک

خود جای پسند کرده تشریف سکونت ارزانی فرمایند که خدمت جناب عالی

وفقراز حضرت ایشان بوجه احسن بجا آورده سعادتمند کونین شود قبول نکردند
فایدهٔ سی وچهارم آنکه پیش از هشت سال بسالت جنگ ... آمده بود
وبراے ملازمت حضرت علی نیز آمده همراه نامبرده از امراء او ذو الفقار جنگ بود
دران ایام مسجد این اشرف المکان از چهره بود امیر مسطور از دیده بجناب عالی عرض
کنانید که براے ساختن مسجد وباولی وچبوتره وحوض وخانقاه وچهار دیواری
وغیره که هرچه لوازمات مسجد باشد یعنی جمله کار مذکور از خشت وسنگ وگچ پخته شود
برآورده خرچ مزبور تمام وکمال تنقیح نموده فرمایند که مبلغ نذر الله به نیت ساختن
مسجد بجناب عالی گذرانیده شود اگر پذیراے خواهد شد سعدیت دارین این غلام است
مبلغ انجام مذکور البته کم وبیش دو هزار روپیه میشد حضرت قبله در جواب فرمودند
اگر حقتعالی خواسته است بفضله مسجد تیار خواهد شد لیکن از زر دنیا داران نمیسازیم
فایدهٔ سی وپنجم آنکه قبل از چهار سال بمعرفت شاه صبغة الله معروف
باوا صاحب که خلیفهٔ این جناب اند نزد سراج الدوله موضع ... که تعلقه ... است
است بقیمت طلب فرموده بودند برین مقدمه امیر مذکور بمعرفت خلیفه موصوف
در مکان ترچناپلی نیز عرض کنانید که موضع مزبور را چه قدر بساط است بلکه سه چهار
موضع ها از ان بهتر نذر الله بنام حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والدین

نقشبند قدس سره موجود است امید که در جناب عالی پذیرای شود حضرت قبله قبول نکردند

فایده سی و ششم آنکه منورخان ناظم کرنول آرزو میدارد

که در ملک خود حضرت معلی تشریف دارند و طرف کرنول شرف ورود

فرمایند بلکه بسیار کسان آنجا آرزو میدارند که حضرت عالی تشریف بکرنول

فرمایند تا مستفیض دولت بیعت شوند ازین عنوان بسا کسان توانگران

و امرا از رسوخیت و اعتقاد میخواهند که در ملک و جای خود حضرت معلی تشریف

سکونت ارزانی فرمایند که دیهات و یومیه جات انعامات بنام فقرا

و خدام جناب عالی نذر کنند و خدمت در جمیع باب بدل و جان بجا آرند

اینهمه مقدمات خدمات مذکور را گذاشته در ملک دیگر قدری زمین

جنگل و بنجر خرید کرده شرف سکونت درین ضلع فرموده اند بموجب اراده

الهی و بسبب ظاهر باعث آنکه قلعدار ادونی سید عبد القادر خان را بزبان مبارک

فرزند خود فرموده اند زیرا که والد سید موصوف در یک ایام سخت مریض

شده بود دران حالت مرض فرزندان خود را بجناب عالی سپرده گفت

که اینها غلامان جناب حضرت معلی هستند برایشان دستگیری داشته

پرورش ایشان مقرر فرموده باشند ازان لغایت الی الان توجهات

حضرت قبلهٔ دوجهان برخان موصوف در جمیع امور مهیا باشد معروف است
و بعد سپردن مذکور مرض والد مرحوم موصوف دفع هم شده بود و سید موصوف
بجمیع مراتب از خود سالے مرد صالح و زاهد و عابد سخی و سعادتمند است
و در امر جناب عالی صادق الاعتقاد و مامور و مؤدب تمام است شاید
از ان سبب هم درین شرف المکان سکونت قرار یافته باشد و نیز سید موصوف
بجناب عالی دران هنگام آرزوی کمال میکرد که موضع انا سمندر برای خرج فقرا
نذر الله است قبول فرمایند که مبلغ سالیانه موضع مذکور دران ایام کم و بیش
سه صد هون بود الحال کم و بیش هفت صد هون شده است حضرت قبلهٔ عالم
نذرانه مذکور قبول نفرمودند مگر زمین خرید سے مسطور ـ
فایده سی و هفتم آنکه عبد السعید خان قبل از ۱۲ سال برای بیعت خود بجناب عالی
از کنجیکوته عرض کنانید که اگر امر شود خود را بآنجناب فیضمآب رسانیده بهره یاب
دارین شود درین امر حضرت قبلهٔ دوجهان فرمودند که خلیفهٔ اینجانب در انجا نشسته
است او را همین دست داده است بیعت خلیفهٔ موصوف شوید از عبارت
مسطور عنایتنامها رخصتانه رسانیده بهر دو پیر و مرید مذکور فرستادند حال آنکه
آنکه خان موصوف باین مکان مکرم آمده فیضیاب دولت بیعت جناب عالی

میشد خدمت حضرت معلی و فقرا دیگر که حقه بجا می آورد عقلاً حضرت عالی
اینکار را دیده و دانسته در خیال پاک برابر خس نشمرده اند — بیست

فایده سی و هشتم آنکه قبل از دو سال نظام علیخان از طرف ارکان
ملک گذشته به حیدرآباد میرفت همراه نامبرده فوج مرهٹه مقهور بیرون گشته
این ضلع را پامال کرده اند در انوقت تمام رعایا و غیره عالم اطراف دیهات
برای امان مال و جان خود درین شرف المکان زیر سایه عاطفت حضرت
قبله دو جهان پناه گرفته اند همراه رعایا مذکور گله هاء چهار پایان که در ان
مواشی کم و بیش بیست هزار بودند بعد رفع شدن هنگامه مزبور چند کسان اینجا
بجناب عالی عرض نمودند که از یک سرکار چهار آنه و سر هر یک آنه سراسر
مقرر کرده اند رعایای مسطور اگر خواهند گرفت کم و بیش پنج هزار روپیه میشود
در انصورت از مبلغ مذکور شهرپناه و قلعه تیار خواهد شد آینده خلق را بنا
مستقیم میشود اغلب است که همه رعایا این قدر مبلغ مذکور بی تکالیف و بخوشی
تمام خواهند داد این مبلغ که گرفته خواهند شد به نیت امان خلق است و نه برای
خرچ سرکار جناب عالی ازین قانون مخبران اینجا عرض نموده اند کیفیت مسطور
را حضرت معز الیه شنیده در جواب فرمودند الحال از فضل ذو الجلال امان

امان شده است و آینده هم رحمت و کرم او شامل الحال ما باد نیست درین کارها
خلق را ایذا رسانیدن طریقه قصر طبیعت بعرض عرض ضرور پذیرای نشد عزیز من اینقدر
استغنا و بے پروائی از خلایق در آنکس می باشد که بالکل تارک دنیا و صرف
طالب مولیٰ گردد و از اختفا لے ہمہ خیر مہیا میسازد چنانچہ در مثنوی شریف
فرموده اند بیت کان للہ بوده در ما مضا مد تا که کان اللہ له آمد جزا +
من له مولیٰ فله الکل —
فایده سی و ششم آنکه محاصل دنیاوی باین مکان مکرم از دیهات
سرکار عالی که میرسد بمقدار خرچ مکان موصوف اصلا نے نماید برہمہ دانایان اینجا
ظاہر است انہم محاصل مذکور بعضے سال کم و بیش میشود و خرچ سالیانه این اشرف
المکان کم و زیاده ہفت ہزار روپیہ است سوائے خرچ مسطور خرچ ساختن مسجد
و باولی ها و شہرپناه و قلعه و تالابہا در دیہات سرکار عالی و در بیوالا شادی کتخدائی میان
غلام نقشبند که فرزند لطیفی حضرت معلی است خرچ است بلکه کیفیت شادی مذکور
عبد الحلیمخان شنیده مردمان از سه موٹ باینجا فرستاده بود باین معنی که شادی
بکدام تاریخ شروع میشود نوشته بفرستند تا از نزد خود پوشاک شادیانه پیش کش
و نذرانه معقول بجناب عالی فرستاده شود در پیامور حضرت قبله از کیفیت مذکور

مطلع شده مردمان مزبور را فرمودند که از مدد و معاونت دنیاداران شادی
مذکور نمیکنیم بلکه ازینجانب خلعت شادی مذکور بجناب موصوف خواهم فرستاد بعد انصرام
شادی موجب امر سابق تشریف مذکور ازین جناب عالی مرسول است و دیگر کسان
و نگاران را همین عنوان مذکور منع فرموده اند بر همه ظاهر است و در تقدمات
سطور نویسنده سرکار عالی متفکر و متحیر است که حساب مخارج مفهوم میشود و مداخل
بالتفصیل از جاے نمی نماید با وجود خرج مزبور حساب در هر باب که از بیست سال
است گاهی بجا حصه نمی شنوند و دریافت نمیکنند و همیشه میفرمایند که از شنیدن حساب طبیعت
بهم میخورد و حال آنکه قانون بسیار کسان بر است که بغیر از شنیدن حساب طعام
و آب و خواب خوش نمی آید بلکه یکهفته توقف نمیکنند گویا جان کندنی است
و هیچ کنجور نقصان از وجهات سرکار عالی بسمع شریف میرسد دران زمان ملال
خاطر و چین ابرو نمیشود بلکه و آثار بر چهره مبارک تازگی و روشنی مینماید با وجود
این کمالات که در جمیع مراتب است اگر حضرت عالی خواهند که تمام فقرا و غربا و غیره
را طعام چرب و شیرین بخورانند بعطاے خفیفی میتوانند خورانید درین چه حکمت است
که طعام قلیل و خشک انهم گاهی دو وقت و گاهی یکوقت بهم میرسد باید فهمید
از تشخیص عرفان با وجود بیخبری از خلق اغلب بلکه یقین دانسته شد که طعام مذکور

برای عبادت معبود حقیقی جل شانه و اشغال و کسب فقیرے را کافی و شافی است
و طعام فربه و لاغرے و نه فربهی است که هر دو مذکور نقصان و هلاک کننده اند
پس مابین هر دو حکمت است یعنی تندرستی باشد که بهمه اقوال صاحب کمال افضل و اولی است
ازان باعث برائے طالبان مولے و زاهدان و عابدان باطن را این طعام
پاک که نفس کش و زنده کننده دل و ذائقه بخش کاسب باطن است قرار یافته
انهم دلیل صاحب کمالات است هر که طالب صادق و کاسب کامل عامل
باطن است برین قناعت کرده بهره یاب کار فقیری میشود و الا نه این سالکان
ظاهر تن پروران و عیاشان جسمانی نیست که تن را فربه کرده و روح را لاغر و خسته
کار معصیت برند در این باب بعضی غافلان و نابینان میگویند که طعام چرب
و شیرین و پر شکر دنیا داران و تونگران را میخورانند و فقرا طعام خشک بی چربی
میخورند عزیز من از گوش عرفان باید شنید این کار با صواب است از نافهمی خود کار را
بے انصاف و خوش آمد دنیا داران و ابذاء فقرا تصور میکنند در فهمیده
است ما در باید فهمید یعنی هر چه که طعام در انمکان مکرم بقدر اقتصار است برای
کسب و اشغال و ریاضت فقیر را کافی است اگر برین قناعت کرده زیر سایه
عاطفت بخوشی تمام سکونت ورزند بفضله از توجهات جناب عالی بهره یاب

مراد فقیری شوند و هرچه طعام که بدنیاداران فرستاده شود در اندک ایام است انهاد در
خدمت عالی باشنده مدتها میشود و مطالب و غرض دنیاداران از جناب عالی
باکار فقیری نیست که او شان را کار به نفس کشی فرمایند بلکه مراد آنها از توجه عالی بدنیا
طلبی است دیگر آنکه بعضے میگویند سوائے طالبان هوسے که مفلسان هم غربا بلکه اهل دنیا
او شان را هم طعام بابت فقرا میرسد و این چه مضحکست جواب آنست که طعام مذکور
باضمه و صحت بدنی غربا باشد توانگران را مخالف بلکه زهریست دیده و دانسته
رسانیدن ایذا الخلق الله چه مناسب کار صاحبدلان نیست بالفرض و التقدیر اگر
دنیاداران زیر سایه عاطفت برائے استفاضه فقیرے آمده سکونت ورزیده
طعام چرب و شیرین همیشه بخورند آنها را تازگی جسم و خوشی نفس اماره بوجه
احسن یعنے زیاده نخواهد شد مگر خوشی اندک زیرا که از طعام معمولی یعنے آنچه آنها
میخورند از ان خرمی افزون نمیشود چنانچه مفلسی را همیانی زر و قتیکه میسر آید خوشی
و خرمی باز حد افزون خواهد کرد و توانگر را اینچنین نیست که طبیعت آنها را
استعمال زر و سیم و لذات جسمانی از مدتها پرورش یافته است خوشحالی
موافق مفلسان کجا میشود دانایان این نکته را می فهمند طعام مذکور هر قسمی که
باشد به غربا و مفلسان میسر نمی آید بلکه در آرزوی او باشند درینصورت

وقتیکه طعام فربور یعنی چرب و شیرین فقرا بخورند البته فربهی جسم و قوت نفس شریره
پیدا گشته بکار معصیت برند عقلا یعنی فقرا را طعام چرب و شیرین در مقصد شد
کار فقیری منفعت نخواهد داد مگر ضررے معروفست بلکه و جمله کار ہاے
معمول خوشحال بوجه احسن نمیگردد مگر در افزودگی اگر کسی در خوردن طعام مذکور
که بابت فقرست برین فقیر اعتراض آرند که طعام بابت مفلسان مذکور
اکثر خود میخورند و در باب دیگران بیان نفس کشی میگویند درین چه معنی است
جواب اینست که فقیر را عمر قریب به پنجاه سال رسیده و از ابتدا هم جسد قوی
نیست ظاهر است و دیگر بعضے امور تکلیفات هم ضعیفی وارد است خوردن
طعام هر قسم که مخالف صحت بدنی دارند احتراز آن برائے محافظت
بدن ضرور یعنی صحت بدنی منشاء جمله عبادات ظاهری است سبب یعنی
پیشتر را چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
معروف است دیگر آنکه طعام ہاے لذات نزد دنیا داران که مشهور است
آن فقرا را کجا میسر آید باید دانست و دیگر هرچه که میسر است چنانچه خشکه دال
و سبزی با شیر یا خشکه و یا گوشت و بیضه ماکیان از اندک مصالح انهم گاه
گاه و یا جغرات و دوغ آن نیز گاه گاه اتفاق است باعث آنکه سردی یا ده

میکنند درینصورت طعام مذکور تازگی جسم و خوشی نفس بامراد کجا حاصل آید

باید فهمید برین بیان نفس کشی مسطور چنانچه نقل است که در وقت حضرت

غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ طعام چرب و شیرین و بسیاری پزانیده تمام

مردمان غربا و فقرا را بخورانیدند از شهر بیرون در یک قریه پیرزنی بود کیفیت

طعام مذکور دریافته فرزند خود را همراه گرفته ببغداد شریف آمده بجناب حضرت

غوث الصمدانی رضی اللہ تعالی عنہ عرض کرد که از فاقه کشی لاچار گشته باین

جناب فیضمآب در آورده رسانیده ام چنان توجه شود که فرزند مذکور زیر سایه

عاطفت پرورش یابد که از تصدیعات مرا خلاصی خواهد شد عرض او

پذیرای شد فرزند را بجناب معلی سپرده زن مذکور بمکان خود رفته است

بعده حضرت قطب الاقطاب رضی اللہ تعالی عنہ فرزند مذکور را تارک

از لذات جسمانی و شهوانی و نفسانی کنانیده و شغل فقیری هم فرموده

در یک حجره خلوت گزین کرده اند شخص موصوف از ریاضت شاقه

شغل فقیری کردن گرفت آخر الامر نهایت لاغر بدن شده بود بعد چند روز

والده او آمده احوال فرزند خود را دید که ضعیف و لاغر جسم شده است

افسوس کرد زن مزبور بجناب معلی رفته عرض کرد یا حضرت فرزند را

برائے پرورشی و تندرستی حواله خدا بفیضیاب نموده رفته بودم عوض
تندرستی لاغری کمال دیده وهمه کسان طعام چرب وشیرین خورده
اند ودختر و فرزند من در فقر وفاقه این چه معنی و بے انصافی است
در وقت سوال وجواب حضرت محبوب سبحانی همه کسان وقت طعام میخوردند
بعده پیرزن را فرمودند که طعام مزبور سالک باطن را حتی که سلوک تمام نشود
خوردن طعام چرب حکمت نیست در الوقت معه طعام خورش دراج میخوردند
دراج بریان را حکم کردند که زنده شود بمجرد حکم عالی دراج زنده گشته پرید
گرفت ونیز حکم کردند که خورش گرد شده است بعده زن مزبور را فرمودند
وقتیکه این کمال پیدا خواهد شد خوردن طعام چرب وشیرین سالک منتهی را یعنی
اهل باطن را جایز باشد درین معنی اگر کسی گوید اکنون اقتدر نفس کشان و
صاحب کمالات موافق بیان مسطور چرا نمیشوند وکجا اند نمی نمایند چه باعث
جواب آنکه درین زمانه آخر الزمان بنهایت آخر رسیده ومعصیت
وغفلت در هر امور افزون گشته معروف است وسلوک فقیری را که کار او
باطن است صفات مذموم مسطوره ساتر وغالب شده وصفات محموده مستور
گشته وبضرورت سلوک مذکور از دست بهر کدام درین وقت بوجه احسن کجا

میشود بجز مدد و معاونت ذو الجلال بالفرض و التقدیر اگر نادر کالمعدوم سالوک مذکور که بدست کسی بمرتبهٔ کمال انصرام خواهد شد مرتبه موصوف در نظر عاقلان و عاصیان کجا بنمایید این راز نمایان می فهمند —

فایدهٔ چہلم از ینجا بیان خرق عادتست آنکه خرق عادات از ذات متبرکه گاه گاه صادر میشوند طالبان دانا و عاقلان دین را مفهوم شود که صاحب کمال اہل باطن خرق عادات خود را بسیار پوشیده میدارند و بیان نمیکنند سببش آنکه اظہار نبوت بر انبیا علیہم الصلوٰة والسلام فرض بوده است که مراتب خود را ظاہر کنند و اظہار ولایت بر اولیاء الله قدس الله اسرارہم فرض نیست که مراتب خود را ظاہر نمایند از ان سبب معجزه لازمهٔ نبوت آمد پس اشتہار نبوت فرض شد و کرامت لازمهٔ ولایت نیست از ان جہت اشتہار ولایت فرض نشد —

فایدهٔ چہل و یکم آنکه خرق عادات حضرت عالی را تعداد نمیتوان کرد مگر از ان جمله چندی در بیان کشیده آمد خرق اول آنکه قبل از بلوغیت در ایام خوردی همه کودکان حضرت معلیٰ را بر یک جاے بلندی یعنی چبوترهٔ خشتہا ساخته آنجا نشانده بحضور مؤدب ایستاده تسلیمات و کورنشات میکردند و میگفتند که این ولی الله پیر و مرشد ما یانست همه کسان با اعتقاد و آداب

بجا آرید حال آنکه دولت دنیاوی نبود که از اعتبار مردمان خورد و کلان مطیع باشند
مگر از فضل نور حق در باطن حضرت عالی مطلع شده باشد که این همه از خوردی پیدا شده است
چنانچه نور حضرت نبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در پیشانی عبداللہ حق سبحانہ داشته بود
وقتی که عبداللہ در بتخانه می آمد همه بتان نور مذکور را سجود میکردند مثنوی شریف

بیت نور حق ظاهر شود اندر ولی ——— نیک بین باشی اگر اهل دلی ؏ عزیز من

هر جا که نور حق بسبب ظاهر مطلع میگردد چه مردم و غیره عالم مطیع او باشند لیکن آن
ولی وقتیکه بموجب امر الهی اگر میخواهد که خود مراتب ولایت خود درین عالم نمایان
شوند در آنوقت خرق عادات ظاهر مینماید و الا نه بسیار اهل ولایت در حیات
دنیا مراتب خود را ظاهر نکرده اند بلکه بعد از ممات هم درجه ولایت اوشان
درین جهان بر عالم ظاهر نشده است آنکسانیکه ولایت خاصه نمیدارند یعنی مردمان
غافل را احوالات صاحب کمالات مفهوم نمیشوند و ولی اللہ بر سه اقسام اند یکی
قسم آنکه درجه ولایت او نزد حق سبحانہ مسلم باشد و خود هم میداند و مردمان نیز مرتبه
ولایت و خرق عادت مشهور و معروف باشد قسم دوم آنکه درجه ولایت
او نزد یک حق سبحانہ مسلم باشد و خود هم می شناسد لیکن در مردمان مراتب ولایت
او مشهور نباشد **قسم** سوم آنکه درجه ولایت او نزد حق سبحانہ مسلم باشد اما خود

نمی فهمد و در مردمان هم مشهور نباشد عزیز من بعضی اولیاء الله قدس الله اسرارهم خرق عادات خود را موجب اراده ازلی از شکم مادر بدین عالم ظاهر نموده اند و مینمایند چنانچه حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه وقتیکه به شکم مادر تشریف میداشتند والدهٔ شریفهٔ اوشان عطسه زده الحمد لله میگفتی از درون شکم یرحمک الله آواز می آمد همچنین خوارق عادات در کتب سیر اوشان بسیار اند تعداد نمیتوان کرد و بعضی را خرق عادات از طفلگی و بعضی را در جوانی و پیری و بعضی را بعد انتقال بر عالم ظاهر میشوند بسیار کسان دیده اند حاصل کلام آنکه ازین بیان مذکور دانسته شد که درجهٔ ولایت حضرت معلی بدرجهٔ اول مذکور است یعنی در ستهٔ محل مسطور مسلم است یعنی کمالات مذکور که بحسب ظاهر در بیان آمده است بمراتب قربیت حق و وکمال درجهٔ خاص الخاص رسیده است دانایان دین و منصفان اهل یقین این را می فهمیده باشند بفضله حضرت معلی ولایت ازلی و ابدی دارند درین هیچ شک نیست

فایدهٔ چهل و دوم آنکه حضرت معلی در ایامی که بملک عربستان تشریف میبردند خادمی بنام کبیر محمد مرحوم همراه جناب عالی بود دوران سفر چند روز راه جنگل و کوهستان و وادیها در پیش آمده است مردم می دررشتگی

منزل کرده اند اتفاقاً سه چهار فاقه کشیده مرحوم مذکور عرض کرد که از فاقه ها
تاب ندارم حضرت قبله فرمودند که صبر و استقامت کنی حقتعالی رزق خواهد فرستاد
مرحوم مذکور آخر الامر از غش گرسنگی بیهوش گشته خسپیده است وقت عشا بود حضرت
قبله برای نماز بیدار کرده اند مرحوم مزبور هشیار گشته چه می بیند که دران دشت
مسجدی است جماعت مردمان معمور است و یک طبق طعام چرب و شیرین آورده اند
بحضور حضرت قبله دو جهان مرحوم مذکور و دیگر کسان را فرمودند که طعام بخورید از انجا
چند کسان مرحوم مزبور خورده اند باقی زیاده مانده است مرحوم مسطور را امر کردند
که اگر خواهش باشد چیزی طعام برای فجر بگیری بموجب امر عالی اندکی را در حله
نهاده خوابیده است بعد خواب وقت فجر بیدار گشته نظر کردن گرفت
نه انجا مسجد است و نه جماعت همه غایب اند بلکه جنگل سابق است این کیفیت
دیده متحیر و متعجب شد بعده حضرت قبله دران وقت تاکید کردند که این کیفیت
بر مردمان ظاهر نکنی موجب امر عالی تا عمر آخر پوشیده داشته بود بوقت
رحلت خود در موضع سندیال مردمان حاضر الوقت را اظهار نموده است
انتهی بس کمال است

فایده چهل و سوم آنکه حضرت قبله قبلگاه بر بستان تشریف

بوده بعد از سفر ملک عرب از راه کوکن باین طرف می آمدند دران ایام در ملک
کوکن در یک مکان بزرگ جوان صالح بنام محمد شفیع مرحوم از دوازده سال
جمله کارها و اعمال دنیاوی و لذات جسمانی و نفسانی را ترک کرده در یک
دریا خلوت گزین گشته بودند بلکه نظر خود را هم از مردمان پوشیده بعد از
بجز تصور مطلوب حقیقی جلشانه خیال و تصورات اوشان بطرف دیگر
منتشر نبود و در عبادت معبود حقیقی جلشانه و ذکر و کسب و اشغال باطنی
مستغرق بلکه جسد اوشان از ریاضت شاقه نهایت لاغر و ضعیف و جسم
مانند ماه نور گشته بود احوالات ریاضات و کمالات مراتبات اوشان در ملک
کوکن وغیره آن ضلع شهرت یافته بود شغل و ریاضت مذکور بران مدعا
و مراد میکردند که مرتبه کن فیکون خود را حاصل آید غرض من خواستن مراد
مذکور محض از نادانستگی بود زیرا که احوالات و اقوالات اولیاء متقدمین
و متاخرین بر نفس مقدمه شاهد حال است که این مدعاء مذکور کسی نخواسته
یعنی خواستن امر معروف در شریعت ممنوع است امر معروف انرا گویند که جستن
خواستن نبوت است و خواستن ظل نبوت درست و درست است یعنی
جمله کارها شریعت را ظل نبوت گویند و کفار را بهشت و مومنین را دوزخ

یا هر دو را بهشت و یا دوزخ و آسمان را زیر زمین ابر آسمان و براق برای سواری
خود و ملاقات جبرئیل علیه السلام موافق ملاقات پیغمبران علیهم الصلوة والسلام
خواستن اینچنین امورها مفروقات مسطور که بسیار اند محال است و غیر ممکن
بلکه از همه امور مذکور امر کن فیکون بهترین امورهاست باید فهمید چگونه
حاصل آید زیرا که مرتبهٔ مزبور ذات حق ذوالجلال لایزال را سزاوار است
که در یک امر کن عالم ممکنات از ازل تا ابد شد و میشود و خواهد شد و دیگر
کسانرا چه وجود و یارست که درجهٔ مذکور حاصل کنند و عالم ممکنات را از
کتم عدم بوجود آرند عقلاً و نقلاً و شرعاً اصلا ممکن نیست بنده وقتیکه بدرجهٔ
قرب میرسد جمیع مراتب قربیت که هستند باو حاصل میشوند مگر وجوب
ذاتی و غناے مطلق میسر نمی آیند بالاتفاق که این لایق جناب کبریاست
جلشانه و مرتبهٔ کن فیکون لازمهٔ مراتب مسطور است یعنی وجوب ذاتی
و غناے مطلق حاصل کلام آنحضرت [illegible] اوصاف کمال مرحوم موصوف
شنیده بعزم ملاقات طرف حجرهٔ اوشان تشریف برده گفته فرستاده
که برای ملاقات آمدیم لیکن مرحوم مذکور در دفعه اول ملاقی نشدند بلکه
عنوان بکرات و مرات رفته جد و جهد ظاهری تمام کرده اند که ملاقی شوند

هر چند از حجرهٔ خود بیرون نیامدند بعده حضرت قبلهٔ محض اخلاصاً بالله برای تربیت
امور دین از توجهات باطنی دل اوشانرا طرف خود یعنی براه راست کشیده
بهر حال ملاقات کرده اند بعده در جمیع مراتب مقالات و حالات صدیقیه یعنی
بر دلایل حقایق که موجب عقاید شرعیه است قائل نموده داخل طریقه کرده توجهم
فرموده اند بفضله در یک توجه بسیار لطایف جاری و کشود گشته باعث آنکه
مرحوم موصوف نهایت ظرف قابل سید استند و سلوک فقیری موافق اسناد
بزرگان سلف کنانیده اند در اندک ایام نسبت ها رسلوک تمام و کمال بوجه احسن
یعنی مراتب اصل و حدّ آن حاصل شد عزیز من هر عملی را اصلی و حدی است خواه عمل
ظاهری باشد خواه باطنی وقتیکه عمل از اصل خود بدرجهٔ حد میرسد کمالیت و قوت پیدا
میکند والا ضعیف و ناقص است چنانچه در مقدمهٔ ایمان اصلی و حدی فرموده اند
یعنی اصل ایمان کلمهٔ شهادت بالتصدیق گفتن است و حد ایمان آنکه نماز و روزه
و حج و زکوٰة و غسل زاکیات است مراد نیست وقتیکه سلوک سالک در هر نسبت با مراتب
اصل و حدّ آن تمام و کمال میشود از انجا خرقه عادات ظاهر میشوند عزیز من سلوک
بسیار کسان هم چو مایان میکنند فاما بدرجهٔ حد مذکور الی آخره کجا میرسند یعنی هر فرد
را انقدر قابلیت نیست که مرتبهٔ حد مزبور خود را برساند و عمل نماید بجز بندگان الهی

پیر کامل و فضل حق سبحانه آنکه مرحوم مذکور را بعد تمام شدن سلوک مزبور
بخلعت خلافت سرفراز فرموده اند و دیگر برائے تزویج نکاح نیز امر کرده
باینملک تشریف آورده اند بموجب حکم عالی مرحوم مسطور همه امور مزبور بجا آورده اند
بعده دران ملک از ارشاد و توجهات ایشان بسا کسان تربیت در کار فقیری
یافته صاحب کمال گشته اند در ملک کوکن مقدمات مسطور مشهور و معروف است
و بعد چند سال مرحوم موصوف از دار الفنا بدار البقا رحلت نموده اند اینهم دلیل
کمال از جمله خرق عادات حضرت معلی است —

فایده چهل و چهارم [۴۴] آنکه حضرت قبله بعد آمدن از عربستان قبل از سی سال
طرف ارکاٹ و ترچناپلی وغیره الضلع برائے سیر و ملاقات اهل الله تشریف
میبردند سواری و باربرداری هیچ نبود مگر یک خادم صادق جلد رو بنام غلام حسین
بابی مرحوم همراه جناب عالی بود روزے از منزل مکان سوے کابل بیت بو صبح
پیلیر که فاصله ان چهار کروه است تشریف میفرمودند وقت تهجد بود نماز آن
گذارده کمر بسته از راه جنگل و کوهستان راهی شدند و خادم مذکور را فرمودند
که قافله بیرگی فجر از اینجا روانه خواهد شد همراه او بیائی طرف پیلیر بما ملاقی
خواهی گشت خادم مذکور بهزار منت همراه جناب عالی گردید و دران شب

بر آسمان ابر سیاه آمده بین و اشجار و جبال صاف بنظر نمی درآمد بلکه هیچ چیز نمی نمود خادم مذکور با عقیدهٔ تمام پس پس قریب تر جناب تعالی میرفت بحکمه وقت نماز فجر بموضع مزبور رسیده اند خادم مسطور تعجب کرد که اگر از راه رست می آمدند اینقدر جلد تر و باسانی میسر نمیشد حال آنکه قبل ازین سفر جنگل مذکور و راه هر دو موضع مزبور حضرت قبله نرفته اند و نه دیده اینهم دلیل کمال است بلکه جای تعجب نیست جناب حضرت حق سبحانه و تعالی تمام در زیر نظر دوستان خود برابر خردل و انچه در خردل باشد یا در نظر ناظران پوشیده نیست پس فراز و نشیب یکمنزل راه چه باشد —

فایده چهل و پنجم آنکه قبل از سفر سیر مسطور که حضرت عالی در کرنول و نندیال و غیره انضلاع تشریف میداشتند شخصی بنام رحمت خان مهمند که از مکان ناندیر و بسونت آمده در موضع کویل کنٹه نوکر گشته در خدمت جناب تعالی بار سوخیت تمام حضور پرنور می ماند و طرف کرنول و نندیال و کٹ پلی همراه جناب عالی میگردید اتفاقاً حضرت عالی برای سیر طرف ملک ارکاٹ تشریف میبردند در انوقت نامبرده عرض کرد که همراه جناب عالی بملک

مذکور خواهم آمد حضرت قبله ورا منع فرمودند بعده خانمذکور وجد و جهد و آرزوی
کمال کردن گرفت که از قدوم مبارک جدا هرگز نخواهم گشت بعده حضرت قبله
فرمودند که اکنون در اینجا باش انشاء الله تعالی بنده از ارکاٹ ترا خواهم طلبانید
شخص مذکور از نارضامندی تمام خاموش ماند و متحیر گشته تعجب کرد و در دل آورد
که من چه وجودی دارم که مرا از ارکاٹ طلب خواهند فرمود بعد از آن حضرت معلی
بارکاٹ تشریف برده اند و آنجا سبب ور سبب برادر کلان نامبرده در عهد
عالی آمده است پرسیدندش که تو از کجا آمدی نام تو چیست برادر کلان مذکور
عرض کرد که از نانذیر و تبوخت آمدم و نام جد هر دو نامبرده که عنایت خان خویشگی
مرحوم بود نیز ظاهر شود بعده حضرت قبله فرمودند که برادر تو بنام زینت خان
او گفت که مدتی است ما از وطن موصوف والده خود را گذاشته بملکی رفته ایم تا حال معلوم
نیست که کجا است و بچه طور و والده مذکور بیاد او زار زار گریان و غمگین و پریشان
خاطر است یعنی برادر کلان مذکور نیز عرض کرد که برای ملاش او و روزگار خود با نیلک
گردیده ام کسی جا او را نیافتم بعده حضرت قبله بر احوال او ترحم کرده آدم خود را از
ارکاٹ بموضع مسطور که فاصله آن دوازده منزل است فرستاده نامبرده را طلبیده
بعده طرف والده مذکور او را روانه کرده اند اینهم خرق از دلیل کمال است

هر آنکه آگاه دل هستند کارهای حال و ماضی و استقبال میشناسند یعنی حسب دل را
مقدور مراتب او هر سه ایام مذکور معاینه و حال است —

فایده چهل و ششم [۴۶] آنکه از موضع مذکور بارکات ترچناپلی رفته
سیر کرده بروز روانه شدن از ترچناپلی باین طرف در میان راه بنابر طغیانی دجله
راه گذر بر روندگان متعذر بود افواج و لشکر آن ضلع در آنروز برگشته با سوار
طرف ساحل میگذشتند دران حالت حضرت قبله کیفیت آن دریافته راه
را یکطرف گذاشته بسوی غرب کرانه رود چند قدم تشریف فرموده کمر خود
بسته و خادم را همراه گرفته در دجله مذکور درآمده راهی شدند آب رود در آن
حالت طغیان از زانو و کمر بالا بوده است و مکبی از هنود بر کناره ایستاده
میدید و تعجب میکرد که پیاده چنین در آب پر طغیان چگونه خواهند گذشت
وقتی که در میان دجله رسیدند آنزمان هندوی مذکور از وهم خام دانست که
شاید در پیچ آب پایاب است انهم از همانجای که حضرت ایشان در آب آمده
در دجله راهی گشته غوطه ها خوردن گرفت بهزار شدت باز پس طرف ساحل خود را
رسانید در آنروز حضرت قبله از دجله گذشته شانزده کروه منزل کرده آمدند شاید
مراد آن باشد که از کیفیت مزبور کسی مطلع نشود بلکه در آن سفر مذکور هر جا که

تشریف میبروند زیاده نمی ماندند مگر یک و نیم روز از انجا بکسی خبر نکرده آخر شب برخاسته کم و بیش سی کروه منزل میکردند شاید باعث آن باشد که کسی از احوالات مطلع گشته تعاقب خود و رسانیده مخل اوقات نگردد ـــ

فایدهٔ چهل و هفتم آنکه از ترچنا پلی به چینجی آمده از انجا بارکات تشریف می آوردند خادم مذکور همراه بود دران وقت بعد نماز اشراق حضرت قبله دلایل الخیرات بدست مبارک گرفته تلاوت آن میکردند زراعت باجرے که بقدر یک شبر بلند شده بود دران تشریف میبردند خادم را فرمودند که پایها باحتیاط می نهاده بیا مبادا که زراعت مذکور ضایع شود بموجب امر پس پس جناب عالی می آمد و قدوم مبارک را نظر میکرد و کما حقه میدید که تصور حضرت معلی بر تلاوت مزبور بود اصلا بر زمین و قدم خود نبوده اند بفضلہ هیچ یکی درخت از درختهاء مذکور ضایع نمیشدند شاید بحکم الله قدوم مبارک را فرشتگان موافق خواهش حضرت معلی از نهالهاء مزبور معلق میداشته باشند اینهم دلیل کمال است ـــ

فایدهٔ چهل و هشتم آنکه حضرت قبله وقتی که در قصبهٔ تندیال تشریف میداشتند دران ایام همت یار خان مرحوم لشکر عظیم گرفته

قصبهٔ مذکور را محاصره کرده بود و مردمان لشکر مزبور قصبهٔ مسطور را گرداگرد
مورچه بندی کرده بودند هر روز و هر وقت بر برج و فصیل چهرهٔ منور حضرت
معلی السید بدید وقتیکه بعد چند روز صلح شده است و در لشکر مزبور اتفاقاً
حضرت قبله تشریف برده اند مردمان مورچال جمال باکمال برگزیدهٔ
ایزد متعال را نظر کرده میگفتند که همین فقیر پاسبانی قصبهٔ مذکور کرده بر
فصیل و برجها میگردید حال آنکه حضرت عالی از مکان سکونت قدوم
مبارک تحرک نفرمودند مگر این تصرفات باطنی بود که در هر مکان صورت باهیبت
خود را مینمودند اینهم دلیل کمال است —

فایدهٔ چهل و هفتم آنکه بعد صلح مذکور اتفاق جنگ با بهادرخان
ناظم کرنول رو داد در میان محاصرهٔ مذکور و جنگ بیان طول است از آن مختصر
کرده شد آنکه همت یارخان مرحوم فوج دوازده هزار سوار و شانزده هزار پیاده
و توپها و بانها و راکل وغیره که اسباب جنگ است از حد بیرون بود
همراه بهادرخان ناظم کرنول قبل از جنگ ده هزار سوار بود و بروز جنگ همه
رفته کم و بیش یکهزار سوار باقی بود از آنجمله هم بوقت جنگ چند کسان از دهشت
فوج عظیم گریختند پانصد سوار بودند وقتیکه هر دو فوج بر جنگ قایم شدند حضرت قبله

قبلهٔ عالم درانحالت از هر دو فوج مذکور خود را علیحده کرده بر یک بلندی نشسته
کیفیت جنگ را میدیدند و توجه باطنی هم موجب رادهٔ ازلی میفرمودند
بحکم ذو الجلال فتح و نصرت نصیب ناظم مسطور گشته معروفست اینهم
دلیل کمال است —

فایدهٔ پنجاهم آنکه قبل از مقدمهٔ همت یار خان مرحوم حضرت قبله
که در قصبهٔ تندیال درون قلعه نزد مسجد تشریف میداشتند و قصبه
مذکور بتخانه بود در آن ایام زناردار عامل قصبهٔ مسطور در سالی بت را
از بتخانه بیرون کشیده با جمعیت سه هزار مردم کفار جهت تشهیر گشت
درون قلعه می آورد که انجا هم تکیه بود برای ملاقات کنانیدن بتها را
با یکدیگر متصل در قلعه معه جمعیت مذکور آمده بودند در آن اثنا حضرت
قبله کیفیت مذکور دریافته زناردار مسطور را گفته فرستاده اند که اگاه
باش تا که درون قلعه بت را نیاری مبادا پشیمان شوی از امر جناب ما
نهایت از خود ترسیده و لاچار شده بت را باز به بتخانه برده لیکن بجا آورد بر زبان
چنین بیان گفت که درین سال در گذر کرده ام در سال آینده بت معه
جمعیت مذکور از بتخانه بیرون کرده درون قلعه خواهم آورد و در آن وقت

دلیری و شجاعت خواہیم دید چگونه خواہند کرد کیفیت سخن شنیده مذکور حضرت قبله شنیده فرمودند که انشاالله تعالی تا سال آینده نخواهد ماند بموجب فرموده جناب عالی بعد سه چهار ماه عامل مزبور را اتفاقی برفتن کرنول رو داد یعنی کرنول رفت پیش ازین عامل مذکور افغانی را کشته بود وارثان در تردد کشتن نامبرده بودند اتفاقاً کشته اند یعنی بجهنم واصل شد اینهم دلیل کمال است ـ

فایده پنجاه و یکم حضرت معلی وقتی که در کهڑپه تشریف داشتند شخصی از مکان نندیال عرضی نوشته بود بعد چند روز از کهڑپه بمکان مذکور حضرت قبله تشریف آورده اند بعد ملاقی شدن با نویسنده عرضی مذکور مذکور لفظ فلان چرا نوشته بودی که آن لفظ بے معنی و خلاف مرضی بود شخص مزبور عرض کرد که لفظ خلاف مرضی بجناب معلی هرگز نه نوشته باشم بعده عرضی مسطور را طلبداشته بحضار مجلس مطالعه کنانیدند همه کسان مجلس عرض کردند که لفظ مزبور درو نمی نماید بعده حضرت معلی آن عرضی مسطور را در دست خود گرفته لفظ مذکور را از انگشت نموده اند همه کسان انوقت در آن نظر نموده قبول کرده اند از دلیل ظنی اغلب مفهوم میشود شاید که نویسنده

حضرت معلی از لفظ بے معنی در عرضی آگاهی

عرضی مسطور در وقت نوشتن بخیال خود لفظ مزبور آورده باشد مراتکه
صاحب باطن اند حرکت جنبش و لہاء خلایق از کمال روشنی قلب
پرنور خود معلوم میکنند اینہم دلیل کمال است۔

فایدۂ پنجاہ و دوم آنکہ در کہڑیہ عبد السلام خان مرحوم عرف
چھمو میان مرید جناب عالی بود در سوخیت و اعتقاد از ہمہ تونگران
انجا زیادہ میداشت بلکہ از رسوخیت مذکور در باغ او حضرت قبلہ
مکان ساختہ بودند بعد چند ایام مرید مزبور از مرض چنان شدہ بود کہ جملہ
طبیبان وقت آنرا دیدہ گفتند کہ علاج این مرض ہرگز نمیتوان شد عقلا
وہمہ اطفال و عیال مریض مزبور از زندگی او نا امید گشتہ بجناب عالی
آمدہ قدوم مبارک گرفتہ عرض نمودند در انوقت حضرت قبلہ دوجہان
بر احوال اوشان ترحم کردہ فرمودند کہ نظر بخدا تعالی دارند و ہیچ مرا
جہال چنانچہ در عورات وغیرہ مشہور ہست نکنند انشاء شافی مطلق جل شانہ از
فضل خود مرض دفع خواہد کرد بلکہ مریض مذکور را از خانہ او طلبیدہ
قرب جوار سایۂ عاطفت در یک خانۂ بستر او کنانیدہ اند بعدہ حضرت قبلہ
دوجہان روزی چنان توجہ فرمودند کہ چہرۂ مبارک در انوقت

سرخ گشتہ موے محاسن مبارک افتادہ شدہ بفضلہ از جذبۂ کمال یا جمال تمام مرض مسطور دفع گردید و صحت شدہ است انہم دلیل کمال است —

فایدہ پنجاہ و سوم آنکہ در ایامی کہ حضرت قبلہ بکہریہ تشریف داشتند بہادر خان ناظم کرنول کہ مرید جناب عالی بود در مکان بہولپری نامی جنگ را شہید کردہ از انجا بجناب عالی عرضی بخوشی تمام فرستادہ بعدہ حضرت معلی آن عرضی را در یافتہ بہ پشت عرضی مزبور این نوشتہ واپس فرستادہ اند کہ کار مزبور نہایت بد کردی عنقریب است کہ در دو ماہ سر تو نیز بریدہ شود ہمون طور شدہ است انہم دلیل کمال است —

فایدہ پنجاہ و چہارم آنکہ قبل از دوازدہ سال کہ تالاب انا سمندر از باریدن افزون بارش بند ان شکستہ بود در انوقت رعایا فریاد و فغان کردہ بخدمت عالی آمدہ اند یعنی قبل از شکستن بند مزبور بعلا شکستگی آن دریافتہ رعایا عرض کردند بعدہ حضرت قبلہ بہ نیت مستفاد خلق اللہ برای عند اللہ تشریف بہ تالاب مذکور فرمودہ در جای شکستہ از قوت باطن استادہ شکستہ بند استحکام گنانیدہ اند مشہور است حال آنکہ در ان طغیان فیل ہا توانائی نباشد کہ از استقامت بایستد انہم دلیل خرق

عادت اہل کمال است

فایدہ پنجاہ و پنجم آنکہ در دین شرف المکان قبل از ہشت سال خادم جناب عالی بنام شیخ عبد الکریم پسر زن حسین زناردار عاشق و دیوانہ گشتہ بود پدر نامبردہ از معالجہ آن لاچار گردیدہ بجناب عالی عرض نمود کہ فرزند لایق را ہمچنین احوال شدہ و ضایع میشود چنان توجہ فرمایند کہ این از آن حالت بخشی شود در آنوقت حضرت معلی در مجلس بر گردن او سہ چہار مشت زدہ و نیز بزبان مبارک فرمودہ اند کہ ہشیار شو بمجرد توجہ مذکور فی الفور دیوانگی او ہمہ دور گشتہ بفضلہ موافق حال سابق شدہ است اینہم دلیل کمال است

فایدہ پنجاہ و ششم آنکہ قبل از ہفت سال شخصی افغان بنام عبد الرسول باشندہ گہریہ دہیکال بکرم آمدہ بجناب عالی عرض کرد کہ از سعادت دولت بیعت سرفراز شوم و کیفیت احوال خود بیان نمود کہ شیطان نماز گذاردن نمیدہد یعنی در دل وسوسہ می اندازد کہ نماز گذاری و عبادت حق جلشانہ نکنی و وضو نسازی ازین خیال فاسدہ و باطلہ بسیار نہایت عاجز گشتہ محروم از بندگی حقتعالی شدہ ام بر بیناصی چنان توجہ

توجہ شود کہ از خیال فاسدہ مسطور رہائے یافتہ بعبادت حق ذوالجلال قائم باشم کیفیت مذکور حضرت قبلہ شنیدہ اول اورا سرزنش فرمودند کہ بر دو الحال ترا بیعت نخواہیم کرد بعدہ نامبردہ با انکساری وعاجزی بجد تمام از زبان مردمان اینجا عرض کنانیدن گرفت وخود ہم بحضور جناب عالی مؤدب ایستادمی بعد چند ایام بفضل ذوالکرام حضرت عالی توجہ فرمودہ درود تنجینا عطا کردند کہ بخوانی شخص مذکور درود معظمہ مسطور را خواندن شروع کرد بفضلہ در یک روز ہمہ خیالات فاسدہ را گذاشتہ نماز وعبادت کردن گرفت اینہم دلیل کمال است دران احوال بیعت نکردہ رخصت دادہ اند بعد چند ایام شخص مزبور باز آمدہ فیضیاب بیعت شدہ —

فایدہ پنجاہ وہفتم انکہ قبل از پنج سال در موسم تابستان موضع از موضع ہائے سرکار عالی چاہے بود کہ تمام رعایا وغیرہ آب آن می نوشیدند چاہ مذکور خشک شد رعایا فریاد بر آوردند کہ بجز آب سکونت درین قریہ نتوانیم کرد حضرت قبلہ دران احوال بقریہ مزبور رفتہ فرمودند کہ چاہ مذکور را بکنید آب بسیار است بموجب ارشاد عالی چنان بعمل آوردند بفضلہ آب پیدا شد

فایدہ پنجاہ وہشتم انکہ قبل از پنج سال در ہنگام انبہ حضرت

عالی البسیر اشجار انبه همه خادمان همراه رکاب سعادت گرفته برای سیر تشریف فرموده
بودند و درخت هاء انبه را از یکروه قریه جات اطراف را یکیک به تقسیم
عنایت فرموده بودند و جمله زنار داران براهمه را درختی که یک تا ز بلند بود
در حصه انها آمده از انجمله یک زنار دار بران درخت سوار شده ثمران شکستن
گرفت دران حالت زنار دار مذکور از درخت معکوس بر سر افتاده بفضله
هیچ عضو او را شکستگی نرسید حال آنکه زمین زیر درخت مزبور نهایت سخت
مانند سنگ بود بر زمینی که ضرب سر رسیده سه انگشت چقر شده و این صورت
شکل دلالت میکند که بسیار عضو او می شکستند و هیچ نقصان نیافته در اندک
ایام صحیح البدن گشته است مگر وقت ضرب مذکور غش بیهوشی یک لحظه
شده است حاصل کلام آنکه در انزو در دل حضرت معلی خیریت همه کسان و ثبت
خواسته بود از ان باعث مجیب الدعوات حقیقی جلشانه موافق خواهش
دوست خود خیریت همین مذکور کرده باشد اینهم دلیل از تصرفات است

فایده پنجاه و ششم آنکه بعضی وقت طعام قلیل پیش انها آمده
و مردمان بیک بیک از طرف بسیار آمده اند و انوقت حضرت قبله اند
تصرفات خود طعام مذکور را به همه کفایت کنانیده اند اینهم تصرف از کمال

فایدهٔ شصتم آنکه حضرت معلی وقتیکه برای سیر طرف دیهات خود و یا باغها
تشریف برده اند در آنجا طعام بهمه کسان خورانیده چیزی داشته فرموده اند
که چندی مردم الحال شاید خواهند آمد برای اوشان ضرور بنده بموجب
فرمودهٔ عالی مسافران وغیره آمده طعام داشته را خورده اند حال آنکه
همه کسان حاضر الوقت از آینده گان مذکور خالی ذهن بوده و در تفحص شده
که شخصان مقرری تمام آمده اند و دیگر کسان از کجا خواهند آمد مفهوم
نمیشود بجمله یکبیک آمده اند اینهم از تصرفات است —

فایدهٔ شصت و یکم آنکه در محل حضرت معلی از مدتها پیرزنے
هست که بدن او را از مرض برص بسیار اعضا سفید گشته و در محل
مزبور عورات دیگر که هستند همراه انها طعام میخورد و آب مینوشد
و یکجا می خسپد یعنی در همه چیزها که ضروری اند اختلاطی میدارد بلکه بعضے
زنان بیوه و اطفال غربا وغیره پس خورده آن میخورند و در محل شریف و
بیرون محل مردمان و زنان و اطفال که میباشند از مریض مذکور
انکار و کراهیت اصلا نمیدارند بفضله از تصرفات جناب عالی هیچ یکی را
از ابتدا تا اسے الآن از مرض مسطور مزاحمت نرسیده و بر همه ظاهر است

حال آنکه در اکثر ملک یعنی ملک عرب و عجم وغیره دستور چنانست که محلهٔ مریضان وبا علیحده کنانیده خرج میرسانند هرچند پادشاهان خلا و ملا واختلاط نمیدارند بخوف آنکه مرض مذکور سریع الاثر است نزد جناب معلی خیال این چیزها در ما طن نیک نمیگذارد بلکه از تصرفات جناب عالی کراهیت و انکار از خیال مردمان این مکان بکرم از مریض مذکور تمام رفته است انهم دلیل کمال است

فایدهٔ شصت و دوم آنکه فی سنه ۱۱۸۰ الهجری نظام علیخان و حیدر نایک باتفاق فوج عظیم معه لوازمات جنگ گرفته بر ملک ارکاٹ وغیره ان ضلع برگهاٹ آمده بودند و نزدیک گهاٹ مذکور فوج محمد علیخان که فرنگی و بار و سوار وغیره با اسباب جنگ نیز تیار بودند روزی اتفاقاً اندک اندک سواران از هردو افواج مذکور در یک جای دیگر علیحده جنگیده اند در جنگ مذکور چند سواران و یک جمعدار بنام قادر علیخان مرحوم که نوکر محمد علیخان بود کشته شدند بعد تمام فوج که فرنگی وغیره بود کیفیت کشتگی مسطور شنیده از ان معرکه هیبت خورده گریخته بجای دیگر آمده اند بعده حقیقت جنگ و گریختگی مزبور محمد علیخان در ارکاٹ مسموع گردید از ان خوف و دهشت ارکاٹ گذاشته به چناپٹن خود را

رسانیده است دران احوال برا حوال مزبور چه امیر وغیره عالم تمام کنان
از ظن اغلب میدانستند که امکان وسکونت امیر مذکور در تعلق ارکاٹ است
اگر نخواهد ماند در احوال هنگامه مسطور میر ضیاء الدین خان که خادمی جناب عالی
عرض نمود که همشیره سعد الله خان در چناپٹن است اگر امر عالی شود خود را نزد او شان
رسانیده در زیر سایه عاطفت خواهم آورد فرمودند که بهتر است لیکن همراه
شما خلعتها بابت کدخدائی غلام نقشبند محمد علیخان و سعد الله خان ببرید یعنی
قبل از هنگامه مذکور کدخدائی مزبور شده بود و سوال و جواب مزبور خان موصوف
عرض کرد که پوشاک ذکیره در حالت سراسیمگی کمال که با نها عنایت میشود امیر مذکور
این کار را امین و برکت فیروزی خود تصور خواهد کرد بعده حضرت قبله دو جهان
بزبان فیض ترجمان فرمودند که با امیر مسطور بگوئید که وقت آشنائی فقرا در حالت
مصیبت است لیکن وقت توجهات و دعوات فقرا و بزرگان که بر مردمان
دنیاداران باشد در احوال شدت و پریشانی است شاید حضرت عالی
موجب اراده ازلی بر امیر مسطور باین عنوان سخن توجه فرموده باشند بفضله
تعالی از توجه موصوف کار امیر مسطور بالظفر بانصرام رسیده معروف است یعنی
[illegible] امیر [illegible] ایشان

باعث توجهات بزرگان صحیح مینماید عقلاً هیچ شک نیست بلکه تقریبات مسطوره
دال است بر توجهات صاحب کمالات که از تصرفات فتح یافته
دیگر آنکه در هنگامهٔ مسطور که مردمان این ضلع نیلور وغیره مکانهای
خود را گذاشته طرف دیگر ملک بعضه قبایل و اسباب منتشر گشته بیرون رفتند
خوف آنکه مبادا فوج نظام علیخان مرهته وغیره برای پامالی برین ملک
خواهد آمد درین هیچ شک نشود باعث ظن خوف آنکه پیش ازین هنگامهٔ
مذکور قبل از دو سال نظام علیخان که طرف ارکات از راه دیگر رفته
بعد از آنجا وقتیکه برین ضلع میگذشت دران حالت بسیار مردمان اینملک
دیهات گذاشته مکانهای استوار گرفته بودند و بسیار کسان در دیهات
و جنگل و کوهستان مانده و پامالی آمده اند بلکه هنگامهٔ سابق مذکور از یکهفته
زیاده ایام نمانده اینچنان پریشانی و پراگندگی خلق رو نموده بود معروف
است باوجود هنگامهٔ دیگر مزبور را همه کسان از ظن اغلب میدانستند که از
مدتها شاید خواهد ماند عقلاً درینصورت حضرت قبله دوجهان از توجهات
فیض آیات موافق مشیت ایزدی فرمودند که از خوف و هیبت فوج مزبور
مردمان اینملک چرا میگریزند فوج مزبور باین سمت نخواهد آمد بحکم الهی همچنین شد

فرمودهٔ حضرت عالی برین ملک مان گشته است اینهم از تصرفات لیل کامل
است دیگر آنکه قبل از هنگامهٔ مسطور وقتی که نظام علیخان و نایک مزبور نزد
کهپاٹهها مسطور آمده بودند دران زمان حضرت قبله دوجهان روزی در مجلس
فرموده بودند که نظام علیخان و محمد علیخان و حیدر نایک اگر بر حال خود خواهند ماند خوب است
درین کار مصلحت خیر و خلق الله را بهبود روزگار است و سبحانه جلشانه
موجب فرمودهٔ حضرت عالی هر سه شخصان مسطور را تا اینمدت بشاید بر حال
داشته باشند بعده محمد علیخان که از فضل حق و توجهات بزرگان ملک
و جمعیت او که قایم مانده بود این را کفایت و غنیمت نشمرده بر ملک نایک
مزبور زیادتی کرده بعزم جنگ رفته هزیمت خورده آمد درین کار بی انصافی
توجهات بزرگان معلوم ازان باعث تا این زمان در خود ها می جنگند اخر الامر
هرچه در مشیت ایزدی شد نی است همون خواهد شد۔

فایدهٔ شصت و سوم آنکه فی سنه ۱۱۸۲ ہجری در ایام بارش که کم و بیش
دو ماه هنگام بارش گذشته بود بارش نمی بارید مردمان در سراسیمگی بودند
که امسال بارش کم مینماید نمی بارد درانصورت حضرت قبله دوجهان در مجلس
و غیره جاے دو سه مراتب بزبان مبارک فرموده بودند که درین سال طور

طور بارش چنان مینماید چنانکه قبل از شش ده سال از طغیانی آب باران کرنول
و غیره ملک در ہلاکی آمده اند مشهور است شاید همونقدر بارش خواهد بارید بحکم
ذو الجلال در سال مذکور باران از حد افزون باریده سد رچنانچه غیره ملک
ہلاک شدند معروف است انیهم دلیل کمال است —

فایده شصت و چهارم آنکه همون قدر سالی که بارش کم مینماید
اگر حضرت عالی موجب اراده ازلی میخواهند که بارش شود دران سال البته بحضور
مردمان بزبان مبارک میفرمایند که امروز فردا بجکم بارش می بارد همونطور
شده است انیهم از تصرفات است —

فایده شصت و پنجم آنکه مراتب کمالات مسطوره که بیان کرده شد ظاهر
مینمایند ازین سوای مراتبات سیرت باطنی نیز دیگر اند هر که صادق الاعتقاد
درین مکان مکرم زیر سایه عاطفت چند روز سکونت ورزیده و چیزی سلوک
فقیری هم بعمل آورده والوش حضرت پاک باطن گاه گاه میخورده باشد
بر آنکس چیزی کیفیات باطنی بعطای باریتعالی مکشوف خواهند گشت
عزیزمن همه مراتب کمالات مذکوره بجز میسر شدن مرتبه ولایت و تعلق نبوت
در کسی یافته نشود و بعضی مراتب صاحب کمالات در چشم ناقص نادان

بحسب ظاهر مخالف شرع مینماید در وقتی ناظر ناقص را لازم نیست هرچه که
عمل شنیعه خود است تطبیق بعمل صاحب کمال نده مبادا در مظلمه ان گرفتار
خواهد گشت زیرا که جملهٔ اعمال و کارهاء صاحب کمال موافق شریعت و حکمت است
احول دوبین یعنی ظاهربین و کور باطن احوالات اوشان نمی دریابند بلکه در مراتب
انها حد ادب ظاهری و اعتقاد باطنی نداشته گستاخی بجناب وشان میکنند
چنانچه در مثنوی شریف میفرمایند بیت ابلهان تعظیم مسجد میکنند +
در جفای اهل دل جد میکنند + این مجاز است و ان حقیقت ای خران +
نیست مسجد جز درون سروران + مسجدی کو اندرون اولیاست +
سجده گاه جمله ست انجا خداست + هست بیت الله درون اولیا +
رو در انجا سجده کن بهر خدا + و نیز بهمین بیان در مثنوی شریف فرموده اند
پیداست که جمله خونها بموجب شریعت ناپاک و پلید است مگر بیان خون شهدا
پاک و طاهر امده بلکه پاکی ان برابر پاکی سیاهی قران المجید گفته اند لیکن بحسب
ظاهربین نگاه هر دو خون یک مینماید مثنوی شریف بیت کار پاکان را قیاس
از خود مگیر + گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر + جمله عالم زین سبب گمراه شد +
کم کسی ز ابدال حق اگاه شد + عزیزمن اگر شخصی موافق شریعت از ابتدا

تا آخر ہزاران ہزار کمالات بیشک و شبہ باشند و یک یا دو سہ اقوال و افعال
بحسب ظاہر خلاف شرع مینمایند درانصورت عقل کامل و نقل سلف صالح دلالت
برآن میکنند کہ انہم خلاف شرع نباشد مگر در نظر ناقص و متشکک تفاوت مینمایند
ان نظر را اعتبارے نباید کرد کہ نظر باطلی است انانکہ کامل الوجود اند ہر کارے
و افعالی کہ اختیار میکنند تقصاے آن کار موجب شرع شریف دور ساختہ کمالات
بادمی بخشند مثنوی شریف بیت ہرچہ گیرد علتے علت شود کفر گیرد کاملے ملت شود
فایدہ شصت و ششم آنکہ بعضے کور باطن و بی تعین و بد اعتقاد
میگویند مسموع میشود کہ درصحبت و خدمت جناب عالی مدتہا ماندہ بودیم
ہیچ بہرہ نشد و دیگر کسانرا چہ حاصل آید عزیز من اثر صحبت برآن کس میشود کہ
اثر گیرندہ باشد یعنی قبول کنندہ باید بمصدق اینیعنی در مثنوی شریف فرمودہ
بیت مثنوی ماست قرآن زدل ہادی بعضے و بعضے را مضل
آب نیل است و بقبطی خون نمودہ قوم موسیٰ را نہ خون بود آب بود
مثال دیگر آنکہ حضرت موسے علیہ الصلوٰۃ والسلام نزد جناب الٰہی مرشد
طلب نمودہ بودند در آن باب ندا آمد کہ نزد یک
عنزازیل برو ارشاد خواہد کرد موجب

نبوت آنقدر پیدا کند و نیز مثال آنکه آفتاب بر همه اشیا بیک حال می تابد لیکن اشیا
مذکوره بقدر ظرف خود اثرش میگیرند یعنی از تابش مزبور کسی منفعت میشود و کسی را
ضرر چنانچه جنس نور را خوشبو زیاده میکند و تعفن را تعفن زیاده میسازد و هرچه نقصان
و ضرر یکه باشیا میرسد منسوب باشیا است و نه بآفتاب که آنجا نقصانیت را
مدخلی نیست بنسبت اشیای مسطور آفتاب معرا و مبرا است و نیز مثال آنکه بر درختها
درختها و میوها که بسیار و باریدن آن علی العموم است که بعضی را نفع میدهد و بعضی
را ضرر و هرچه نقصان و ضرر است علی الخصوص محلهای مسطور کرده میشود و نه طرف
بخود ظاهر است و نیز مثال آنکه بحر آب معمور است هیچ گاه کم نمیشود و گیرنده های آب
دریا بمقدار ظرفهای خود آب میگیرند اگرچه ظروف ثابت داشته باشند و یا اگر ظرف
شکسته باشد یا ظرف نباشد درینصورت آب چگونه بدست آید و نیز مثال آنکه
آب باران بر تمام اشیای چه کوه و سنگها و درخت ها و خانها وغیره که می بارد و باریدن
آن بطور عام است یعنی بر مکانی کم و بیش نمی بارد لیکن در هر مکانی آب باران
جمع نشود مگر در جای نشیب و پستی خصوص این عالی مکانی پستی است که آب در آنجا
اقامت میگیرد و الا نه باران علی العموم است و بلندی که از سبب ظرفی آب را
در خود نمیگیرد باران رحمت را چه گناه و نیز مثال آنکه مطربیان وقتی که در دهن

صد فہامی بار د در میشود و در دہن بار ہا زہر میشود معروف است باید دانست

این مثال است مسطور گفته شده اند این وجہیست و الا نه در جمیع صفات علیہ نیست

این که بر مراد مثل است یعنی مثل آن را گویند که یک صفت را نسبت دادن باشد چنانچه

کسی گوید که فلان شخص مانند شیر غران است در یک صورت یک صفت شجاعت

شیر یافته شود و در جمیع صفات علیہ نیست و مراد مثل آنکه در تمام چیز نسبت کردن از

بیشک و شبه چنانچه شیر را به شیر دیگر یعنی جمیع صفات در و یافته شوند اگر در تمام

صفات نسبت کنند مسئله تولید که در کلام و عقیده معتزله معروف است ثابت

میشود که مسئله مذکور بقول عقاید سنیه سراسر باطل است بالاتفاق بعضهم

نزد کلام معتزله اثر شے از شے بحال مستقله ثابت است و از قدرت

وارادات حقتعالی نے شناسند یعنی میگویند که حقتعالی بنده را چنان

مختار کرده است هر چه که افعال میکند از سر خود هست در و اختیار

حق سبحانه اصلا نیست اگر اینچنین دانند و اعتقاد کنند خالقیت هر چیز در جمیع

استقلال ثابت میشود و این باطل است بالاتفاق یعنی مثالات

که مسطور اند درین بیان باید دانست چنانچه سردی آب خالق آتش تنگ

حقتعالی نیست که از صحبت سردی آتش مذکور دفع گردد علی هذا القیاس

مثالات مذکور فهم کنند و درین امثال مذکور ادراک مسئلهٔ جبر و اختیار دانایان دین را
اندکی مفهوم خواهد شد لیکن مسئلهٔ مسطور بسیار غامض است و فهم و ادراک
آن نهایت مشکل بجز قواعد کلام محققان و اندک نور باطن و سلوک فقیری مفهوم نمیشود
این رمز نزد عارفان اهل اسلام مکشوف و معروف باشد هر که کیفیت امر تکوینی
و امر تدوینی تشریعی معه لوازمات مسایل و امثال آن باستعداد ادراک خود
بداند بفضله او را البته چیزے اطمینان از مسئلهٔ مذکور خواهد شد دیگر آنکه معتزله عرف
بقدریه است از کمالات نبوت و ولایت که معجزات و کرامات است از هر دو مر و بر
سخت منکر اند یعنی قایل و معتقد از معجزات و کرامات اصلا نیستند یعنی میگویند
هر کرا طبیعت بدرجهٔ صلاحیت میرسد از انجا خرق عادات صادر میشوند درین محل
بودن پیغمبر و ولی حاجت نیست فرقهٔ مذکور ازین کاذب الاعتقادے در ورطهٔ
گمراهی ابدا افتاده اند همچنین بعضے کور باطن و جاهل از کمالات اهل الله که
بحسب ظاهر در نظر دانایان دین مینمایند ازان غافل گشته شقاوت ابدی
حاصل کرده اند و میکنند درین هیچ شک نیست عزیزین اگر از کوشش و جهد و جد و
اعمال ظاهری که عبادت ظاهری است و اعمال باطنی که ذکر و شغل و مشاهده
و مراقبه و تزکیات نفس و تصفیات دل که مرتبهٔ خاص است تمام عمر میکرده باشد

اگرچہ بہرۂ آن از اعمال مسطور خواہد بندہ نیست ہیچ فایدہ و ترقی باطنی و درجہ کرامات
و خرقۂ عادات باو میسر نمی آیند مگر از بدرقۂ افضال ذو الجلال اگر از سعی
بندہ کمالیت حاصل میشد بسیار کسان در کوشش و تردد کمالات ہستند
کہ درجۂ ولایت حاصل آید چرا میسر نمیشود یعنی از تردد و سعی بندہ محال است
مراد آنکہ ازین کاذب الاعتقادی چہ معتزلہ و غیرہ عالم گمراہان بدرجۂ
صاحب کمالات ہرگز نخواہد رسید یعنی از ترتیب مذمومی کہ معتزلہ
و شیعہ معتقد و قائل اند محض گمراہی و کمال بے دانشی و کور باطنی
صریح مینماید کہ ترتیب مذمومہ را بر ترتیب محمودہ مقدم داشتہ زیراکہ
از اعتقاد ترتیب مذمومہ کسی بدرجۂ کمال تا اینجا نرسیدہ و نخواہد رسید
بلکہ مشرک در طریقۂ اسلام میشود کیفیت سخن مذکور نزد محققان دین متین معروف
است و از اعتقاد ترتیب محمودہ بجکمہ اکثر کسان بلکہ تمام صاحب کمال بدرجۂ
ولایت و قرب رسیدہ اند و میرسند درین ہیچ شک نیست حاصل کلام
آنکہ ترتیب محمودی فی نفسہ صادق الاعتقادی است و ترتیب مذمومی کاذب الاعتقادی
چنانچہ اعتقاد و ثنیہ کہ مخلوق را خالق پنداشتہ پرستش آن میکنند در نیصورت
بہرۂ سعدیت جاودانی چگونہ حاصل آید ترتیب مذمومہ انرا گویند کہ ابتداء

تولد هر شی یعنی بنیاد و پیدایش هر کار چه از خیال و وهم وغیره که از باطن بنده است
و چه از اقوال و افعال و اعمال که از ظاهر بنده است
یعنی تمام مسطوره از ممکنات است از لغیر ارادہ و قدرت حقتعالی فقط از ممکنات
پنداشتن و اعتقاد کردن و عمل موجب آن بجا آوردن باشد یعنی معتزله و شیعه سبب
باطله ترتیب مذموم سه را مسلم بر حال مستقله داشته اند و میگویند که موثر احوال
مسطوره بنده است فقط در و اختیاری حقتعالے و اثر اراده و قدرت
او سبحانه اصلا نیست یعنی فرقه باطله مذکور میگویند که حقتعالی بنده را
آفریده فا ما اعمال و چه ظاهری و باطنی سے آفرینند بلکه همه کار تفویض
باو کرده یعنی مختار کرده است چه در کار ایمان و کفر و چه در کار ثواب و عقاب
جمیع امور مذکور بنده را سپرده است آنچه هر چه اعمال از کار ها ظهور بجا آرد
بر آن ثواب و عذاب خواهد یافت این سراسر باطل است و گمراهی مطلق باالاتفاق
بر بطالت مسطوره حجت بسیار دلایل شاهد حال است چنانچه آیه والله خلقکم
وما تعملون والقدر خیره وشره من الله تعالے ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم لا خیر لی بعیدی و الا نسر حاصل کلام آنکه حقتعالی خالق
همه ممکنات است چه ارواح و چه اجسام و چه اعمال ظاهری و چه خیال باطنی
وغیره از جمله ممکنات است عزیز من باید فهمید آنکه از جمله کمالات مسطور یکی

کمال اگر در کسی یافته شود آنکس را ولی ادنے درجه باید گفت باوجود جمله
کمالات مذکوره ولی کامل به اعلی درجات باید دانست درین هیچ شک نیست
بیان کردن کمالات مسطور فقیر را چندان ضرور نبود مگر از براے آنکه بعضے
کور باطن از عرفان و کمالات حضرت معلی سخت غافل و منکر گشته اند بعضے
میگویند که علم ظاهری نیست چگونه بیان توحید باریتعالے و سلوک فقیری
مراتب تمام خواهند فرمود ازین نادانی و بداعتقادی خود را از سعادت
دارین محروم نموده اند بنا بر تنبیه ایشان گفته شد دیگر مراد آنکه
بسیار کسان مریدان و طالبان و خادمان و معتقدان وغیره که در اکثر جاے
هستند مراتب کمالات و احوال حضرت عالی از ابتدا تا الی الآن تمام و کمال
اغلب که کسی یاد نباشند مگر اندکی اگر اینقدر کمالات مذکوره هر کرا یاد باشند البته از بهرها
صادق الاعتقادی سعادتمند ازین شود بااین نیت پاک خیر خواهی خلق کمالات مسطور جمع کرد و آنکه فقیر این مختصر
دانسته بود که فایده های مذکوره یا یازده نوشته خواهند شد همین قدر ذهن نشین
بودند وقتے که کار بر نور اختیار کرده در نوشتن آمدم فائده هاے کمالات
مسطوره از حد بیرون آمده گرفتند از طول اغلب مفهوم گشت شاید
برآوردن فائده هاے مذکور توجهات جناب عالی مدد و معاون گشته باشد

والا نه قابلی این فقیر ضعیف اینقدر نیست که بر سر کمالات چند جای مثالات
و نکات و نادرات بسیار دیگر باعث آن از ظن پاک نیز معلوم گردید که
بهره از اثر الوش مبارک عالی بر دل فقیر شده باشد که بسیار کمالات
جمع کرده یعنی این فقیر عاصی الوش مزبور را با عقیده تمام میخورد و بحسب
ظاهر بسا کسان الوش مسطور را خورده اند و میخورند از انها بعضی را در سلوک
فقیری ترقی میشود و برخی را عرفان در توحید باریتعالی وجمعی را صلاحیت
بر کار شریعت و اکثرے را جلال بر نفس ضال و چندی را جمعیت ظاهری
و بعضے را از ملاقات دنیا داران انکار و غیرت و عزلت پیدا میشود و
اکثر کسان کاذب الاعتقاد و سخت گمراه را غفلت و گمراهی در طریقه دین
و اسلام زیاده میگردد گویا الوش حضرت سعلی محک مردان در باب
امور دین مهست بقدر ظرف فهم قابل یا ناقابل زیر سایه عاطفت که می آید و می ماند موافق
استعداد و اعتقاد دانش او حاصل است حال کیفیت عظمت الوش و سایه عاطفت
مسطور را از گوش جان چنین باید شنید آنکه برخوردار محمد سلیمان همشیره زاده
اینجانب که در سن پانزده ساله است با صحبت و ملاقاتها از مدتها تا تربیت بود
اتفاقاً سفری بسبب در ماه صفر المظفر فی سنه ۸۳ الهجری از مکان تلپول

نزد فقیر آمد گویا زیر سایهٔ عاطفت جناب عالی برای سعادت اندوزی خود را رسانید
او لاہیچ علم نمیدانست و چیزی نمیشناخت مگر کلمهٔ طیبه و بسم الله الرحمن الرحیم میدانست
و میگفت بعده از فضل الله و اجلال وقتی که باین مکان مکرم آمد و قدمبوسی جناب
عالی باعقیده تمام هر روز حاصل نمود و الوش مبارک گاه گاه نیز خوردن گرفت
بفضل ازان باعث طبیعت نامبرده بر خواندن علم دین چسپیده و با صلاحیت
در عبادت معبود حقیقی جل شانه و با جماعت جناب عالی در مسجد دایم قایم گشته
و نیز خدمت را بدل و جان کمر بسته و دیگر با اطفال هم عمر گاهی بازی طفلی با کودکان
هرزه گوئی و مجادله هم نمیکند این خصال حمیده مسطور که در خورد سالی در وی پیدا
شده اند از ظن اغلب مفهوم گشت یقین که سایهٔ عاطفت و الوش مبارک
بر دل مشار الیه در اندک ایام موثر گشته باشند و الا نه بسیار کسان چه پیر و جوان
و چه خورد و کلان از سایهٔ عاطفت سکونت ورزیده الوش مزبور را از مدتها
بلکه از خورد سالی خورده اند و میخورند هیچ فایده بانها نشده ظاهر است بلکه خصایل
ذمیمه قبیحانه و سامریانه پیدا کرده اند باید دید چنانچه سامری در اصل ولد الزنا بود در ایام
شیرخوارگی از شیر انگشت جبرئیل علیه السلام پرورش یافته بزاران هزار مردمان
بنی اسرائیل را گمراه ساخته گاو پرست کرد و خود ملعون شقی ابدی گشت تا که

قصۂ او در قرآن المجید معروف ہست فہم باید کرد کہ از شیر مذکور و بملاقات جبرئیل
علیہ السلام ہیچ بہرہ دارین باو نرسید بلکہ در خرابۂ کونین افتادہ مشہور ہست
تفصیل ان ضرور نیست اگر شیر مزبور اگسی سعید ازلی و یا ولد حلال بملاقات
مسطور میشوید البتہ از سعادات دارین مستفیض گشتہ عقلاً و نقلاً شیر مذکور
ہم در معنی محک مردمان بود کہ شقاوت او از باطن بظہور آمد ہمچنان حجر الاسود
کہ در مکہ معظمہ ہست انہم محک مردمان سعید و شقی ہست یعنی بمجرد از بوسہ دادن
آن فی الفور سعادت و شقاوت کہ باطن او باشد بحسب ظاہر در لباس اقوال
و افعال و اعمال او نمایان میگردد کیفیت مسطور در تمام ملک معروف ہست
ہمچنین کتاب مثنوی شریف در حق مردمان مذہب حقیہ و باطلہ محکی ہست ظاہر
بعضے مردمان از خواندن و دانستن کتابش کو رراہ رست گرفتہ سعید دو جہان
میشوند و چندی گمراہ گشتہ راہ باطل گرفتہ شقی ابدی میشوند ابیات
مثنوی ماست قرآن ز دل ✤ ہادی بعضے و بعضے را مضل ✤ آب نیل ست
و بعضے خون نمود ✤ قوم موسیٰ را نہ خون بود آب بود ✤ عزیز من اگر مدتہا در
نوشتن کمالات و احوالات جناب عالی باشم شاید تمام نتوانم نوشت آخر الامر
اختصار کردہ شد آنانکہ مشائخان ریاکار زمانہ ہنجار زمانہ اند یک کمال از جملہ

کمالات مسطوره در ذوات پلید خود نمیدانند و نمی بینند و نمی یابند و نمیدانسته
بلکه در افعال و اقوال و احوال و اعمال ذمیمه معمور و مسرور و مغرور و مسکور اند
صفات ذمیمه مذکور از ذوات ریاکاران مزبور گاهی منفک نمیشوند گویا
فرزند لطفی ابلیس علیه اللعنة از نزد پدر خود برائے رسانیدن ایذا و گمراه
ساختن مردمان درین جهان نزول کرده اند با وجود این هزاران هزار
نقصان در طریقه دین و ایمان خود داشته داعیه برابری مردمان حق و
شیران دین صدق میکنند بلکه بر درجات صاحب کمالات درجه پلید خود
را افزون تر می شمارند این چه معنے و بے انصافی و کور باطنی است
همچنانکه ابلیس علیه اللعنة مرتبه خود را بر مرتبه آدم علیه السلام از کور باطنی
بهتر میدانست و گفت انا خیر منه یعنے خلیفه حق و مرشد بر حق را از اعتقاد
باطله تصدیق و اقرار نکرده ملعون ابد گشت چنانچه مثل بر مردمان ریاکار
و عالم لباسی در کتاب کلیله و دمنه نقل است گازری بود که خر خود را پوست
شیر غران پوشانیده در کشتهاء دیگران برائے چریدن گذاشته بود تا چند
ایام از نابینائی خلق کشتها میچرید آخر الامر عاقلان کیفیت خریت او را
دریافته کشته اند نتیجه عمل لباسی همین است دیگر نقل مناسب آنکه شغالی

بود که روزی برای دزدی طرف خانهٔ نیلگر رفته اتفاقاً در ظرف نیل غوطه خورده
تن خود را نظر کرد که برنگ نیلگون گشته است بعده در جماعت قوم خود آمد
و جماعت مذکور او را دیده حذر کردن گرفت من بعد شغال مذکور از حیله گفت
که مرا لباس بادشاهی پوشانیده سلطان قوم کرده اند لازم است که همه قوم
در اطاعت من بیائید بمجرد شنیدن سخن حیله ساز جماعت شغالان در اطاعت
او آمده گرداگرد سلطان مذکور پاسبانی میکردند و نیز امر کرد که دیگر جانوران را
هم در اطاعت من بیارید همه بنظور آمده چوکی ترتیب میدادند بعده شغال
مذکور روزی در خیال خود آورده گفت که همه کسان در اطاعت آمده اند
مگر شیران نیامدند انها را نیز امر سلطانی رسانیده در اطاعت بیارید بشنیدن
امر مزبور شیران هم در اطاعت آمده آنها را چوکی بدرجهٔ آخر از همه دور
نمودند یعنی هر که اول مطیع شد چوکی او نیز قریب تر میکردند همه کسان را
بهمین دستور درجه بدرجه چوکی مقرر نمودند تا چند ایام باین قانون همه
جانوران مذکور در اطاعت او بودند بعده یکروز در خیال شغال مزبور گذشت
که این چه معنی است که کهتران و حقیران یعنی شغالان چوکی نزدیک تخت دهند
و دیگر جانوران که بزرگ و کلان هستند یعنی شیران از تخت دور باشند ازین

نادانی و خیال باطلی چوکی شغالان که مخفی بودند و در کنانیده و چوکی شیران قریب
کنانید شیران مسطور کیفیت شغال مسطور را و ازانه فهمید بودند و میدانستند که از نا
شغال کور بهتر و اولی است و لایق پادشاهی است بعده روزی شغالان چوکیدار
که چوکی انها بدرجه آخر شده بود ازانجا آواز شغالے بلند کردن گرفتند شغال
سلطان مذکور آن آواز شنیده خود هم از نادانی طبیعت اصلی آواز شغالی کردن
گرفت و شیران مذکور آواز او را دریافتند که در اصل شغال است لایق پادشاهی نیست
آخر الامر او را دریده خورده اند یعنی شغال سلطان مذکور که در هجوم قوم خود بود
دران احوال آواز شغالی که میکرد عیب شغالیت او پوشیده میشد کسی در نمی یافتند
وقتی که آواز خود را در تنهائی کردن گرفت عیب نقصانی او برهمه ظاهر گشت
یعنی عمل لباسی دایم الحال نمی باشد مراد آنکه هر که مرتبه حضرت خود را پیر مراتب
صاحب کمالات زیاده و بهتر دانسته طریقه ریائے و لباسی اختیار کند
آخر الامر نتیجه او همین است در جهان یا دران جهان هر چه پیر خود را اولا ثابت
کمالات مرشد خود بیان کرده است صحیح و واقعی است در تعریفهای
و دروغ گوئی صلا نیست و نباشد معاذ الله مها زیرا که بایں عنوان همه
حق است کمالات پیران و مرشدان خود را تعریف حق و بیان صدق کرده اند

تا که طالبان حق را دوستی و عقیدت بر مرشدان بیفزایند و سلوک باطنی دست آید
فایده فقیر حقیر از جمله خادمان جناب عالی را وقتیکه بشارت بمراتب کمالات
مذکوره از جمله چندی مراتب ذهن نشین گشته بودند لهذا درین اشرف المکان
لاشک گمان با عقیده تمام سکونت ورزیده اگرچه بر طریقه حضرت ایشان قدم
بر قدم نهادن قابلی نیست فاما فیض هار گوناگون بفضله حاصل اند چنانچه نقل
حضرت شیخ محی الدین علی العربی رضی الله تعالی عنه از جای سکونت بملکی
بطور سیر تشریف فرموده بودند در شهرے فاضل جید علوم دین با مردمان آنجا
می اموخت اتفاقاً حضرت شیخ بفاضل مذکور ملاقی شده بعد سیر مسطور بملک خود
آمده اند بعد چند ایام فاضل مذکور را وقت رحلت رسید از شدت سکرات موت
متنبه با نزوع جانکندنے بود بلکه خناس و ابلیس علیه اللعنه بر مقدمه ایمان
او خللی می آوردند و اشکالے می انداختند در احوال شدت مذکور حضرت شیخ را
ازین امور مزبور آگاهی گردیده از مکان سکونت که فاصله آن بسیار دور بود
توجه رحمت فرموده خلاصی از مکر شیطان در حالت نزع جان بخشانیده با خلعت
ایمان ازین دار فانی گذارده اند ظاهر سبب آنکه فاضل مرحوم مذکور یک مجلس همراه
خود با عقیدت و اداب نشسته چندی کلام کرده بود عزیز من از یک مجلس تا دلی

چنین فیض رحمت گشته است هرکه در خدمت ولی کامل با عقیدت تمام اگر سکونت
خواهد ورزید البته او را سعادتهای دارین میسر خواهد شد درین هیچ شک نیست بفضله
باین فقیر عاصی پر معاصی از توجهات حضرت قبله دارین چندی بهرها حاصل شده و میشوند
و خواهند شد چنانچه بهرهٔ اول از جمله بهرها افضل و اکمل نیست که نماز با جماعت همراه حضرت
معلی گذاردن باشد یعنی یکوقت نماز موصوف بهتر از عبادت صد ساله باشد مثنوی شریف
سے یک زمانه بودن با اولیا ✤ بهتر از صد سال بودن در بقا ✤✤
هرکه خواهد هم نشینی با خدا ✤ او نشیند در حضور اولیا ✤ صحبت یکساعت
با اولیا ✤ بهتر از صد ساله طاعت بے ریا ✤ بهرهٔ دویم آنکه هر روز
قدمبوسی و نظر بر روی مبارک با صدق و عقیدهٔ تمام کردن است بهرهٔ سوم
آنکه هرچه بزبان مبارک جناب معلی ارشاد از علوم عرفان توحید و سلوک فقیری گفته
شده است و میشود و خواهد شد مسید تو بیست اینهم دولت ابدی و جاودانی است
بهرهٔ چهارم آنکه الوش پاکباطن حضرت معلی گاه گاه خوردن است که سور المومنین
شفائے وارد است خصوص اینچنین سور مومن کامل بفضله در قسمت عالی میسر آید
که نعمت عظمی است و بس بهرهٔ پنجم آنکه طالبان مولے باین شرف الملکان برای
استفاضهٔ علوم فقیری که می آیند نماز با جماعت طالبان مذکور گذاردن کلام

عرفان و فقیر سے استماع کردن و همراه اوشان طعام خوردن در کار مذکور این
عاصی را فهم عرفان و علامت مغفرت و رفع معصیت است بهرهٔ ششم آنکه
هیچ گاهی وسوسه و غدغه و وسوسه و اندیشهٔ قوت لایموت و پارچه ها وغیره که لابدی
بشریت بر دل فقیر نمیگذرد و نمی آید اندیشه مذکور از جملهٔ اندیشهای شرید تر بلکه
شرک است نعوذ بالله منها بهرهٔ هفتم آنکه شاگردان علم دین که نزد فقیر می آیند و تعلیم
میگیرند درین کار منفعت دینی و دنیاوی طرفین است یعنی علم اسلام میخوانند
و حرکت و خدمت بے تکالیف میکنند عزیزین بوجه احسن ما باید فهمید که
زمانه بآخر رسید درینوقت کار سلوک فقیری موافق استاد بزرگان و
واکابران دین متین مراتب اصل واحد که بدرجهٔ کمال باشد بدست هر کدام کجا
میشود ظاهر است اگر درینوقت تعلیم علم اسلام بمردمان داده شود بحسب ظاهر عمل
از اعمال شریعت اینهم غنیمت است و امور دینداری است درینصورت بسبب نسبت
خود هم فیض اسلام تا قیامت جاری بوده باشد بنابرین این فقیر عاصی هم بمقدور
دانش خود علم دین و ایمان مردمان را می اموزند که بهر عنوان و بهر کاری نیت
و تعلیم مسطور بدرگاه الهی در قبولیت در آید و معصیت رفع گردد از ان روز
فقیر زیر سایهٔ عاطفت آنها است هیچگاهی و هیچ روزی نگذشته که بغیر از جهاد

کاری احتیاج باشد بفضله هر وقت و هر آن خادمان حاضر و موجود میباشند حاصل آنکه جمعیت دنیاوی نیست که خادمان اجوره دار نهاده شوند و در بعضی مکانها که فقیر پیش ازین که بیماند بقدر خادمان صادق الاعتقاد و حق پرستان و قایم بر امور شریعت میسر نمی شد مگر در نیمکان مکرم از توجهات جناب عالی حقتعالی خادمان موصوف عطا فرموده است الشکر لله و بحمده ازین سوای ذره وار بهره های ظاهری و باطنی بسیار اند که نوشتن آن طومار میشود مختصر کرده شد عزیزمن سبلوک فقیر در نیمکان مکرم از توجهات و کشش باطنی حضرت معلی القاب شاید شده مفهوم میشود زیرا که خطره اینجانب از ابتداء ملازمت تا هذا الآن گاهی برای رفتن بطرف دیگر جنبش و حرکت نمیکند بلکه در اقامت زیر سایه عاطفت استقامت قویه دارد این توجهات و کشش مذکور را عین دولت جاودانی تصور نموده بر آن خوشحال و خرم هستم اگرچه بحسب ظاهر در بعضی امور دنیاوی تکلیفات میرسند بفضله دل را اتهلکه نمیدهند عزیزمن سایه عاطفت جناب عالی در حق این فقیر ضعیف گویا شکم مادر است هیچ وسوسه و دغدغه نمیگذرد و نمیرسد و الا هر برای تلاش انجام دنیاوی بسیار کسان ازینجا رفته انعامات و یومیه جات پیدا کرده الله مشهور و معروف است اگر فقیر هم برای انجام مذکور بطرف دیگر میرفت البته بقدر قسمت

خود چیزے میسر میشد عقلاً لیکن از لذات سعادات سایہ جناب عالی محروم میماند
معاذ اللہ منہا وقتیکہ فقیر نزد قدوم مبارک آمدہ درآن ایام بعد دو سہ ماہ روزے
اتفاقاً حضور پر نور در تنہائی عہد و قرار با تصدیق تمام کردہ کہ انشا اللہ تعالے
از قدوم مبارک بطرف دیگر برای تلاش دنیوی نخواہم رفت مگر بہ بیت اللہ
و زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بفضلہ عہد مذکور از آن ایام تا الی الیوم
قایم ماندہ است و آیندہ ہم از اکرام ذوالکرام قایم خواہد ماند دیگر آنکہ فقیر را از بیان
حضرت معلی از راہ کرم و نوازش از ابتدا تا الے الان ہست مفہوم میشود
یعنے جمعیت ظاہری چنانچہ ملک و میراث و دیہات و یومیہ جات کہ
از آن گذران مع توابعان کردہ شود تا حال کسی طرف اینقدر میسر نیست
معروفست مگر چیزے ضروری کہ خرچ لابدی جسم است آنہم در تنہائی طعام
چرب و شیرین و لباس فاخرانہ میسر نیست ہمہ کسان میدانند اگر حضرت قبلہ
دو جہان میخواستی کہ جمعیت ظاہری ہم باین فقیر شود نزد حضرت معلی بفضلہ
چہ قدر کاری بودہ است البتہ جمعیت مذکور بوجہ احسن میشد و شود لیکن حضرت
عارف باللہ و دانای دین و کامل الوجود در جمیع امور ہستند ہر کار یکہ میکنند
موجب ارادۃ اللہ موافق حکمت و عاقبت محمودی است در این ہیچ

باتمام رسید الحمد للہ والمنۃ کہ این رسالہ بے نظیر دلپذیر بعد ان اصرار
حقیقت حسب فرمایش جناب معلی القاب صدر العلماء الکرام رئیس الفقہاء
العظام خادم دین رسول اللہ حضرت مولانا مولوی انوار اللہ و استاد
حضرت ولیعہد بہادر دام اقبالہ و افضالہ در مطبع یوسفی حیدرآباد دکن
باہتمام احقر العباد فقیر حقیر خاکسار ازلی محمد یوسف علی خلف سید علی
ریاست الور متوطن قصبہ باول علاقہ سرکار تا بہ حال مقیم بلدہ حیدرآباد
محلہ شکر کوٹھہ بتاریخ پنجم جمادی الاول ۱۳۲۵ ہجریہ نبویہ طبع گردید

قطعہ تاریخ طبع رسالہ حضرت رحمت اللہ نایب رسول اللہ
تصنیف جناب مولانا مولوی محمد مظفر الدین صاحب المتخلص بمعلیٰ

چھپ گیا جب جام رحمت کے لئے یہ تذکرہ	رحمت اللہ نایب حضرت رسول اللہ کا
سال طبع اسکا معلیٰ سے سروش غیب نے	یہ کہا دل طرفہ رسالہ رحمت اللہی ۱۳۲۵

تمت تمام شد